

سلسله‌درسه‌های اسلامی

۵

پیشوای  
صادق

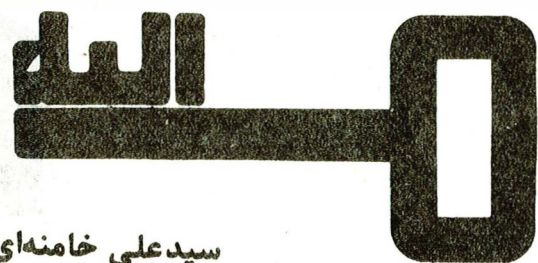
استاد سید علی خامنه‌ای



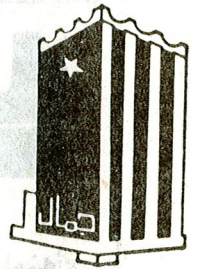
انتشارات سید جمال  
ناصر خسرو، کوچه خدا بنده لو

۶۰ ریال

پیشوای صادق



سیدعلی خامنه‌ای



## انتشارات سید جمال ناصر خسرو و کوچه خدا بنده لو

شناسنامه کتاب

نام: پیشوای صادق

نویسنده: استاد سید علی خامنه‌ای

ناشر: انتشارات سید جمال

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

با همکاری واحد ایدئولوژی روزنامه جمهوری اسلامی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

### یاد آوری

متن ذیل باز نوشته و کامل شده‌ی سخنرانی برادر سید علی خامنه‌ای است که توسط خود ایشان تنظیم یافته‌است. این سخنرانی در دوران خفقان ایراد شده در لحظاتی که مساله رهبری مساله حاد نهضت بود. در جریان انقلاب و رهبری قاطعانه امام خمینی اهمیت اندیشیدن باین مساله بیش از پیش روشن گردید.

موضعگیری اجتماعی امام صادق در رابطه با شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر زمان است.

## بسمه تعالی

من الموء منین رجال صدقوا ما عاهدوا الله فمنهم من قضی نحبه  
و منهم من ینتظر ، و ما بدلوا تبدیلا "   
و جعلناهم ائمه یمهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و  
اقام الصوه و كانوا لنا عابدین .

در باره امام صادق علیه السلام دو قضاوت در میان مردم رائج  
است . این دو قضاوت از طرف دو دسته از مردم و صاحبان دو گونه  
طرز فکر، ابراز میشود . ولی با کمال تعجب هم شکل و محتوای این  
قضاوتها و هم منشاء آن خیلی بیکدیگر نزدیک است و حتی میتوان  
گفت در پاره‌ای از مواد و مسائل مربوطه ، کاملا " با یکدیگر مشترک اند .  
این دو قضاوت را من بطور خلاصه میگویم و خواهید دید که  
این هر دو با ذهن شما بسیار آشناست و تاکنون با کسانی که این چنین  
می اندیشند برخورد کرده‌اید و این چنین میگویند و بر سر گفته خود  
با تعصب فراوان می ایستند . اولین قضاوت ، قضاوتی جانبدارانه است  
و از طرف کسانی ابراز می شود که در پندار خود ، دوستان و پیروان و  
موالیان امام محسوب می گردند ، قضاوت شیعیان امام صادق است به  
نام ، اگر چه نه بر عمل ، و آن چنین است :

امام صادق علیه السلام برخلاف بعضی از امامان قبل و بعد از  
خودش ، در موقعیتی قرار گرفت که توانست و فرصت یافت به نشر  
احکام دین پردازد و در خانه را به روی جویندگان علم باز کند .

در خانه نشست ، مردم را به خود راه داد ، بساط تدریس و دانش دین را گسترد ، هر که از تشنه کمان علم و حقیقت به سوی او آمد او را با آغوش باز پذیرفت ، در پای منبر تدریس او چهار هزار شاگرد گرد آمدند ، از مکتب خانه‌ی شاگردان او دانشهای گوناگون از علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر تا علوم طبیعی مانند تاریخ و اخلاق و علم الاجتماع و غیره ، در لابلای کتابها و نوشتجات فراوان و بوسیله چهره‌های معروف و سرشناس به جهانیان عرضه شده . با صاحبان افکار و طرز فکر و ابستگان به دیگر آئین‌ها ، بساط بحث و مناظره گسترده هر جا ملحدی ، زندقی ، طبیعی و مادی و منکر خدائی بود ، خودش یا یکی از شاگردانش با او به بحث و استدلال می‌نشستند و او را مغلوب میکردند . با متکلمین زمان خود در مسائل اعتقادی و کلامی پنجه در افکند و همچون قهرمانی در میدان دانش و بینش ، از هر طرف مدعیان و معارضان و پرگویان و یاوه اندیشان را یکی پس از دیگری محکوم ساخت ، و همچون معلم پر حوصله‌ای در طول سالیان متمادی شاگردان زبده و مبرز به ثمر رسانید . . . و برای آنکه بتواند این حوزه علمی را دایر نگه‌دارد و این مکتب دانش و اندیشه‌ی اسلامی را هر چه بیشتر رواج دهد ، مجبور شد در سیاست مداخله نکند ، نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد ، بلکه حتی بدین صورت که گاه کاملاً " در همان جهت سیاسی‌ئی که خلفای زمانش می‌خواستند ، حرکت هم بکند و آنان را نسبت به خود خوشبین هم بسازد و بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزند .

لذا نه تنها به حکمرانان معاصرش تعرضی نکرد ، بلکه حتی دیگران را هم از تعرض به آنان منع میکرد ، گاهی لازم شد ، بسراغ آنها رفت ، صله و جایزه از آنها گرفت ، اگر بر اثر نهضتی ، سوءظنی

خبر چینی دروغی به او بدبین شدند و قهر و خشم گرفتند ، در مقام استمالت و مجامله برآمد . از جمله شواهد قطعی و تردید ناپذیر این موضع‌گیری ، روایت ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل ، که امام را در محضر منصور ، همچون مقصر پیشیمان و سرافکننده‌ئی ترسیم میکند ، و از زبان امام سخنانی و ستایشهایی خطاب به منصور نقل میکند که دروغ بودن آن درباره‌ی طغیانگری چون منصور بر کسی پوشیده نیست . او را پیامبرانی چون یوسف و ایوب و سلیمان ، همانند می‌سازد و از او میخواهد که در برابر بدی‌هایی که از او یا از بنی‌الحسن مشاهده میکند ، صبر پیشه سازد . ان سلیمان اعطی فشرک وان ایوب ابتلی فصبرو ان یوسف ظلم فغفر وانت من ذالک السنخ . . . سلیمان به‌عطای خداوندی ( حکومت ) نائل آمد و شکر کرد ، ایوب به آلام جسمی و روحی مبتلا شد و صبر کرد ، یوسف از برادرانش ستم دید و آنان را بخشید ، و تو نیز از همان ریشه و از همان دودمانی (۱) این یک قضاوت درباره امام صادق علیه‌السلام ، . . . و امام در این قضاوت ، یک دانشمند است ، یک مدرس بزرگ است یک اهل علم و اهل تحقیق است ، دریای بیکرانی است از معلومات که ابو حنیفه درباره‌اش چنین گفت و مالک چنان ، اما از لحاظ پایداری در برابر عوامل مضمحل

(۱) — تا آنجا که من دیده‌ام این مضمون در ۸ روایت دیگر هیچ سندی نقل نشده و فقط به حکایت ماجرا اکتفا گردیده و در یک روایت راویان ، مطلب را معلوم نیست از چه کسی نقل میکنند و خود مسلماً " در مجلس حضور نداشته‌اند . تنها در یک روایت ، راوی این مطلب را از امام نقل مینماید و البته با اسنادی غیر موثق ( رک = بحار الانوار جلد ص ۱۷۴ تا ۲۱۱ و قاموس الرجال ج ۹ ص ۵۰۹ ) .

کننده‌ی دین و پاسداری از جهتگیری‌های درست اسلامی از نظر عمل به وظیفه‌ی امر بمعروف و نهی از منکر و موضعگیری شایسته در برابر سلطه‌های ضد دینی و ضد انسانی صفر محض است و هنوز پائین‌تر . . . بازید بن علی و محمد بن عبداللہ و حسین ابن علی شهید فخر و حتی با سربازانی که در کنار ایشان بودند، فرسنگها فاصله دارد. یک‌دوره احساس مسئولیت در برابر آنچه بر جامعه‌ی اسلامی میگردد نمی‌کند. غم آن ندارند که منصور عباسی میلیونها درهم و دینار از اموال مغضوب مسلمانان گرد آورد (۱) در حالیکه در کوههای طبرستان و مازندران و در گوشه و کنار بسیاری از شهرها و روستاهای عراق و ایران، فرزندان راستین پیامبر، آن عناصر پاک، آن خونهای گرم، آنقدر نان و پوشاک نداشته‌باشند که خود و زنان و فرزندان‌شان بتوانند یک وعده سیر شوند و یک نماز جماعت با پوشش لازم بگذارند (۲) و شیعیان و فاداران‌ش همواره در خطر قتل و شکنجه و تعقیب و غارت اموال قرار گیرند، و هیچگاه از تنعم زندگی معمولی و آسوده‌ی اهل زمان برخوردار نباشند.

به پندار این قضاوتگران، امام صادق در مقابل این وضع، هیچ حساسیتی ندارد، احساس مسئولیت نمی‌کند، دلش خوش است که ابن ابی العوجاء یا فلان ملحد دیگر آمد در محضرش نشست و او خودش، این یا آن شاگردش، به جان او افتادند و او درمانده و مغلوب و محکوم از مجلس خارج شد . . . و البته هرگز مسلمان نشد . . . امام صادق بنا بر قضاوت اول چنین چهره‌ئی است.

۱ — وقتی منصور میمیرد در خزانه‌اش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار پول نقد موجود بود (عصرالاذهار ۶۰ — ۷۰).

قضاوت دوم، متعوضانه است. قضاوت کسانی است که امام صادق را به عنوان یک امام نشناخته‌اند. او را کسی میدانند در تاریخ، که به عنوان یک واقعیت قابل انکار نیست ولی برای قضاوت درباره‌ی او باید منتظر ماند تا زندگینامه‌ی او دانسته و سیمای او درآئینه‌ی تاریخ دیده شود و آنگاه بدین نتیجه رسید که امامت — منصبی که به عقیده‌ی طرفدارانش به معنی رهبری دین و دنیا است به اومی‌زیبید و باید بعنوان یک انسان بزرگ و شایسته‌ی تکریم، قبولش کرد، و یا نمی‌زیبید و ناگزیر باید از او روی گردانید و زبان به طعن او گشود. آیا این دسته از نظر دهندگان به مدارک قابل اعتنائی و یا اصلاً به مدارکی رجوع کرده و توانسته‌اند بدرستی سیمای امام صادق را ببینند؟ و یا بجای بحث و بررسی مدارک به شنیده‌ها و پنداشته‌های خود در باره‌ی آن امام بزرگوار بسنده کرده و نظریه خود را بر اساس آن صادر نموده‌اند؟ شاید شما بتوانید پس از ملاحظه‌ی آنچه در این باب خواهیم آورد، به قضاوت درست در این باره برسید. فعلاً " قضاوت این دست‌ها که مغرضانه است بیان میکنیم.

می‌گویند: در زمانی که جامعه‌ی اسلامی (و به تعبیر درست تر: جامعه مسلمان نام، چون جامعه اسلامی از اساس چیز دیگری است) در آتش اختلاف طبقاتی می‌سوزد، در زمانی که نمایانترین دیدنی‌های جامعه، نشانه‌های بیدادگری و طغیان است، دست سلطه‌های جبار، چنان بر جان و مال و ناموس مردم و بالاتر از آن، بر مغزها و دلها و احساسات و عواطف آنان، گشوده است که هر چه بخواهند وارد کنند می‌توانند با این مردمی که به تدریج از مهمترین ویژگیهای انسان یعنی از قدرت اندیشیدن و قدرت انتخاب بیگانه شده‌اند، انجام دهند. در زمانی که قصر افسانه‌ئی (الحمراء) منصور

در کنار هزاران ویرانه و بیغوله‌امکان خود نمائی دارد، در زمانی که غیر انسانی‌ترین روشها در زندانهای منصورى با شرفترین عناصر جامعه عمل میشود . . . در زمانی چنان مظلوم و غیر قابل تحمل، امام صادق مهمترین کار خود را درس و بحث و تحقیق و تربیت شاگرد میدانند حوزه‌ی درسی و کارگاه فقیه و متکلم سازی دائر میکند، از رسالت انسانی یک رهبر، غافل است؟ یا بدان بی اعتناست؟ . . . تا آخر، این دو قضاوت در باره‌ی امام صادق (علیه السلام) از طرف دو گروه . . . و بر دو قضاوت غیر منصفانه و بی پروایه و سطحی . . . و اولی چون از زبان طرفداران و مدعیان پیروی شنیده میشود نا بخشودنی تر و محکومتر.

من تصمیم ندارم که به سبک معمول و مرسوم تحقیق، همه مدارک و منابع زندگی امام صادق (ع) را در اینجا مطرح کنم و با شرح و توضیح و بررسی از لحاظ سند و جمع میان روایات، به نتیجه برسم، اینکار باب مجالس علمی است نه مجالس سخنرانی. بنده در برابر این دو قضاوت سخن سومی را مطرح میکنم و شواهد و قرائن تردید ناپذیر آن را از مآخذ معمولی و رائج در اختیار شما میگذارم و شما میتوانید همچون تماشاگری، از نزدیک، از دریچه همین مدارک و کتب و روایاتی که شاید بسیار هم شنیده‌اید - و ای بسا بعضی از آنان که گفته و نوشته‌اند خود ندانسته‌اند که حامل چه پیامی میباشد - سیمای واقعی امام را بنگرید و به قضاوت عادلانه درباره‌ی زندگی آن حضرت دست یابید.

ولی پیش از آنکه بحث گسترده‌ی خود را شروع کنم تذکر این مطلب را مفید میدانم که هیچیک از آن دو قضاوت، بر پایه‌ی صحیح و قابل اطمینانی متکی نیست.

چنانکه گفتیم، قضاوت نخستین بر پایه‌ی چند روایت، استوار است (در توضیحی که در پاورقی صفحه قبل بدان اشاره کرده‌ام) البته مضمون این روایات برای روح‌های عاقبت طلب کاملاً "متناسب و قابل قبول است. حجت قاطعی است، برای فرصت طلبانی که در پس دست آویزی موجه و کلاهی شرعی میگردند. وقتی امام صادق تا این اندازه پیش برود که بجای پاسخی مدبرانه و ضمناً "دور از سنایشهای دروغ زبان به چنین تملقی بگشاید، شاگرد و دنباله رو امام صادق و هرکسی که از امام پائین تر است حق دارد تا هر مرحله‌ی دیگر هم برای حفظ خود پیش برود . . . بنظر ما متن این روایات برای بی ارزش ساختن آن کافی است. زیرا در صورتیکه امام می توانسته است به شکل دیگر و با بیان مناسبتری خطر قتل را از خود دور کند، - چنانکه نمونه‌ی اینگونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می کنیم، هیچ دلیلی وجود نداشته که مرتکب تملق و ستایش بیجا شود و در صدد برآید که طاغیهای چون منصور را با دروغ هائی چنان مفسده انگیز بر سر رحم آورد و با بیان خود برای منصور حیثیتی بر خلاف حق و واقع درست کند. ساحت رفیع امامت، بدون هیچ تردید، بسی پاک تر و والاتر از آنست که چنین آلودگی اخلاقی را بتوان در باره او گمان برد.

از نظر سند نیز دقت و تامل در این روایات، بسی آموزنده و عبرت انگیز است. در چند روایت از این روایات، نام "ربیع حاجب" دیده میشود و سلسله‌ی سند حدیث به او منتهی میشود.

میدانیم که ربیع، آجودان مخصوص منصور و به تعبیر آنروز، حاجب وی بوده‌ست. و راوی از این عادلتر؟! آنطور که از منابع بر میآید، این شخص در دستگاه منظور از همه کس به وی نزدیکتر و مورد

اعتماد و اطمینان شخصی بوده است و در سال ۱۵۳ (تقریباً پنج سال بعد از شهادت امام صادق) به مقام وزارت نیز رسیده است، یعنی ارتقاء مقام... (و شاید به پاداش دروغهای با ارزشی که نسبت به امام صادق ساخته بوده) چنین کسی که در اخلاص و وفاداریش نسبت به دستگاه خلافت هیچ شک نیست. (۱) اگر سخنی تملق آمیز، از زبان امام جعل کند یا مطلبی را که با لحنی تند ادا شده یا تعبیری تضرع آمیز نقل نماید، کاری چندان برخلاف انتظار انجام نداده است، کار خلاف انتظار آن است که شخص عاقل سخن یک وفادار به خلیفه را در باره‌ی یک دشمن خلیفه باور کند و ساده لوحانه، ادعای تشیع او را هم که جزئی از همان توطئه‌ی ردیلانه است به چشم قبول بنگرد.

۱- دومین و آخرین وزیر منصور بود. و مردی عاقل و کارآمد و حسابدان و با هیبت و فصیح و با تدبیر... تا آخر زندگی منصور (سال ۱۵۸) در پست وزارت باقی ماند. در وفاداری و نسبت به منصور و بنی عباس همین بس که در موقعیتی و بحرانی و در حالیکه به احتمال فراوان، اختلافات داخلی میان عموهای منصور یا دیگر وارثانش، سلسله‌ی بنی عباس را به زوال و انقراض تهدید میکرد، ربیع تنها کسی بود که این رشته‌ی نزد یک به گسستگی را پیوند داد:

وصیتنامه‌ی از زبان منصور تهیه کرد و در آخرین لحظات زندگی او، از همه سران و سردمداران و حکام ولایات، برای مهدی پسر منصور بیعت گرفت و دیگر مدعیان را در برابر عمل انجام شده قرار داده. (رک: عصر الازدهار - ص ۵۹ و ۷۰)

دومین قضاوت نیز به همین اندازه سست و غیر علمی است، سخنی است شبیه داوری‌های مستشرقان که غالباً "آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بیخبری است. با همان ویژگی‌ها؛ همان نگاه‌های خشک و بیروح و مادی‌گرا و تنگ نظرانه، وای بسا در واقع آنان نخستین کسانی باشند که درباره‌ی امامان شیعه به چنین زبانی سخن گفته‌اند. کما اینکه در موارد متعددی از نظرات آنان درباره‌ی مسائل اسلام و تشیع و زندگینامه بزرگان اسلام، همین یاوه‌گوئی‌های ناشی از جهل یا غرض مشاهده میشود. مستشرقی (۱) را میشناسم که از حماسه امام حسن مجتبی (علیه السلام) جز این نمی فهمد که: پول گرفت و خلافت داد و در میان عطر و زن و تجمل، عمر خود را به سر آورد" و مستشرق دیگری را (۲)، که به رعایت یک بینش تاریخی، اسلام را نقطه‌ی تحولی معرفی میکند گذر دهنده‌ی جوامع همزمان خود از برده‌داری به فئودالیسم... و مستشرقان دیگری را با تحقیقات پوچ و نامربوطی از این قبیل... پس چندان شگفت نیست اگر در باره‌ی امام صادق نیز چنین داوری غیر علمی و عجولانه‌ی از آنان مشاهده شود.

طرفه‌آن که مدرک این معترضان، چیزی جز بافته‌های آن گروه نخستین نیست، وگرنه با کدام دید تحقیقی میتوان زندگی ائمه را در چنین روش نامعقولی محدود کرد.

اکنون میپردازیم به آن سومین سخن درباره‌ی زندگی امام

۱- فیلیپ حتی، مستشرق یهودی در کتاب "تاریخ عرب"

۲- پطروشفسکی، مورخ و محقق روسی در کتاب "اسلام در

صادق (ع) آنچه با ملاحظه منابع و مآخذ، برای هر اهل نظری قابل استنباط است. این استنباط، مخصوص زندگی امام ششم نیست سخنی عام است که همه امامان شیعه را باید مشمول آن دانست، نهایت هر یک با ویژگی‌هایی در عمل، متناسب با ویژگی‌های زمان و مکان. اما روح و حقیقت کاریکی است و همه بر روی یک و در یک راه و راهی یک مقصدند.

برای آگاهی از جهتگیری کلی زندگی امام، نخست باید فلسفه امامت را دانست.

جریانی که به نام امامت در آئین شیعه شناخته شده و یازده نفر (۱) معین و مشخص در طول مدتی در حدود ۲۵۰ سال (میانهای سال ۱۱ تا ۲۶۰ هجری) عناصر اصلی آن بوده‌اند، در حقیقت ادامه‌ی نبوت است.

نبی با آرمانها و برنامه‌ئی، با ایدئولوژی نوینی، با طرح تازه‌ئی برای زندگی انسان، با پیامی برای انسانیت، مبعوث می‌شود. سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی میکند. بار امانت خدائی را تا نقطه‌ئی که شرایط زمان و فرصت زندگی اش رخصت دهد. پیش میبرد، هرگز در مدت محدود عمر، یک انسان به کامل ترین و پخته‌ترین محصول خود نمی‌رسد. باید این تلاش ادامه یابد و دنباله‌ی کار او به همت کسی یا کسانی — که از همه‌ی جهات اصلی و تعیین کننده نزدیکترین و شبیه‌ترین کسان بدو باشند — گرفته شود. و بار امانت تا سر منزلی امن و قابل بقاء و تداوم برسد.

۱- از سال رحلت پیامبر اکرم (ص) تا سال وفات امام حسن عسگری (ع)

این کس یا کسان، اوصیاء پیامبر و امامان امت‌اند. و همه‌ی پیامبران بزرگ و آورندگان پیام نوین را اوصیاء و جانشینانی بوده است. برای آنکه وثیقه‌ی وحی و امام — و به دیگر سخن: فلسفه‌ی تفصیلی امامت دانسته شود باید وظیفه پیامبر و فلسفه و موجب نبوت را دانست.

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (۱)

(پیامبران را با نشانه‌های قاطع و تردید ناپذیر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (مکتب نو و معیارها و ضوابط تازه) فرستادیم تا مردم زندگی‌ئی بر اساس قسط و عدل و جامعه‌ئی عادلانه و قابل زیست داشته باشند). این، یکی از آیاتی است که فلسفه و علت نبوت و به نگاهی دیگر، وظیفه‌ی پیامبران را مشخص می‌سازد. پیامبران آمده‌اند تا دنیا را بشکل نوینی بسازند تا نابسامانیها را ریشه کن کنند. تا رستاخیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند و چنانکه علی علیه السلام آن سخنگوی وحی و قرآن — در طلوعه‌ی حکومت خود فرمود.

حتى يعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم ...  
بالا نشینان بی استحقاق را به زیر کشانید و خاک نشینان مظلوم را در سطح شایسته زندگی قرار دهید ...  
و به کوته سخن، جامعه‌ئی بسازید بر اساس توحید، و عدل اجتماعی، و تکریم انسان، و تامین آزادی، و برابری حقوقی و قانونی میان همه‌ی گروه‌ها و افراد، و نفی استثمار و استبداد و احتکار یعنی

۱- سوره حدید آیه (۲۵)

تحمل و تحمیق و میدان دادن به استعداد های انسان ، و تشویق به اندیشمندی و دانش آموزی و خلاصه جامعه‌ئی که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ابعاد اصلیش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخی اش از نقطه‌ی تحول و نقطه‌ی عطفی بس مهم بگذراند .

این است وظیفه‌ئی که پیامبران خدا برای قیام به آن برانگیخته شده‌اند . نتیجه میگیریم که امامت نیز — به حکم آنکه ادامه‌ی نبوت و پویشی در همان راه است — حاصل همین بار امامت و مکلف به همین تکلیف است . اگر پیامبر اسلام ۲۵۰ سال زندگی میکرد چه میکرد؟ و در چه جهتی حرکت میکرد؟ عمل و جهت‌گیری امام ووصی پیامبر عینا " همان است . هدف امامت و راه آن ، همان هدف پیامبر و راه اوست ، یعنی ایجاد جامعه و نظام عادلانه‌ی اسلامی و کوشش برای دوام و گسترش آن .

البته اقتضای زمان‌ها ، مختلف است و به همان نسبت تاکتیک‌ها و شیوه‌های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود . خود پیامبر اسلام آن روز که هنوز راه درازی تا تشکیل نظام اسلامی داشت ، جوری عمل میکرد و آن روز که بر اثر گام همیشه استوارش در راه ، به " دست یابی بر این مقصود " نزدیک شده بود ، جوری دیگر . . . . و آن زمان که این نظام آرمانی را تازه پرداخته و هنوز در آن نیازها و نقاط ضعف سراغ داشت ، تدبیری برای تداوم آن بکار میبرد و بالاخره آنگاه که خود و تشکیلات خود را مستحکم و مستقر میدید ، تدبیری دیگر . . . و آنچه در همه حال محفوظ و یکنواخت بود همانا جهت‌گیری و هدف والائی بود که بخاطر آن برانگیخته شده بود و بخاطر آن زنده بود یعنی کوشش برای ایجاد و ادامه‌ی محیطی و نظامی که در آن انسان بتواند از همه سو و با همه ابعادش تعالی

یابد و از همه استعدادها ، و انرژیهای که در وجود او نهاده شده بهره‌مند گردد .

امامان شیعه ، همانند خود پیامبر ، هدفی جز این نداشتند که نظام عادلانه‌ی اسلامی را با همان ویژگیها و با همان جهت‌گیری ایجاد کنند و اگر چنین نظامی بر سرپاست ، آن را تداوم و بقا بخشند .

ایجاد یا ادامه‌ی یک نظام اجتماعی به چه عناصر سازنده‌ئی نیازمند است؟ نخست ، به ایدئولوژی راهنما و جهت بخشی که در اصل ، طراح و پیشنهاد کننده‌ی آن نظام است ، و سپس به قدرت اجرایی‌ئی که بتواند در میان مزاحمت‌ها و مشکلات راه را به‌روی تحقق یافتن و پیاده شدن آن نظام بگشاید . میدانیم که ایدئولوژی امامان ، ایدئولوژی اسلام است . و اسلام ، مکتب جاودانه‌ی انسان است . مکتبی که با برخورداری از خصوصیات ویژه خود جاودانگی را برای خویش امکان پذیر ساخته است (۱) .

با این ملاحظه ، به سهولت میتوان برنامه‌ی عمومی امامان شیعه و جانشینان بالاستحقاق پیامبر اکرم (ص) را دانست .

این برنامه در دو بخش انفکاک ناپذیر انجام میگیرد . بخش اول مربوط به ایدئولوژی است و بخش دوم مربوط به تامین قدرت اجرایی و اجتماعی . در زمینه‌ی اول ، تلاش و همت آنان مصروف آن

---

(۱) از جمله این ویژگیهاست . طراحی شدن بر طبق نیازهای اصیل و ثابت انسان ، انعطاف پذیری و قابلیت جذب عناصر منطقی و علمی از هر کجا و هر نوع ( با حفظ جهت‌گیری اصولی مکتب و در صورت انطباق با جهان بینی مکتب ) .

میشده است که ایدئولوژی اسلام را تغییر و تعیین و تحکیم و تطبیق کنند .

تحریف ها و بدعت‌هایی بوسیله دست‌های مغرض و مغزهای جاهل در آن پدید می آمده بنمایانند . آنرا با حوادث ، روز بروز و نو بنوی زندگی متحول اجتماعی ، تطبیق کنند و شیوه استفاده حکم حوادث واقع را به آیندگان بیاموزند . قسمت‌هایی از آن را که بخاطر اصطکاک با منافع قدرتمندان در بوته اجمال مانده یا بدست فراموشی سپرده شده در خاطر و خاطره‌ها زنده سازند . گوشه‌هایی از آن که ذهن معمولی نمیتواند از متن دست اول اسلام ( قرآن ) استنباط کند ، با تسلط و معرفت کامل خود ، استنباط کنند . . .

خلاصه اسلام را همچون ایدئولوژی زنده و زندگی بخش در طول قرون حفظ نمایند و راه حفظ آن را تا ابد به شاگردان و آیندگان تعلیم دهند و در زمینه دوم می کوشیده‌اند در هر زمان و به تناسب وضع سیاسی و اجتماعی و جهانی جامعه اسلامی ، وسائل مقدماتی را فراهم آورند ، که بتواند به شکلی سریع ، زمام قدرت و حکومت را بدست آنان بدهد یا در آینده‌ی دراز مدت ، خود یا همفکران و یاران و جانشینان را بقدرت و حکومت برساند . این خلاصه‌ی از سرگذشت و زندگینامه ائمه اطهار است . چیزی که برای آن زیسته و در راه آن شهید شده‌اند . . . اگر واقعیت‌های تاریخ هم صحت این زندگی نام‌ها را شهادت نمی داد ، شیعه امامان به حکم ایمان و عقیده‌اش نمیتوانست در باره آن بزرگواران جز این بیندیشد و بگوید . . . و به هر صورت ، گواهی تاریخ ، برای هر جستجوگری بسنده و قایع کننده است .

جریان امامت ، از نخستین روز پس از رحلت پیامبر (ص) در

ماه صفر سال ۱۱ هجری پدید آمد و تا سال وفات حسن عسکری (ع) ( در ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ ) در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت .

در این مدت ، امامت بطور تقریبی چهار دوره را گذرانید ، و هر دوره با ویژگی‌هایی از لحاظ موضع‌گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی .

۱ — دوره اول ، دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرتها است .

جامعه نوپا و جدیدالولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده خارجی و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده داخلی ، به هیچوجه تاب دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد . کمترین رخنه‌ی در پیکر استوار این جامعه میتواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد . از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت ، آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین (ع) که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت ، به مکتب و جامعه اسلامی است . قابل تحمل نباشد و شاید بهمین جهات که از پیش در آئینه بینش پیامبر اکرم (ص) منعکس بود پیامبر به این شاگرد برگزیده خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد .

این دوره سراسر بسیت و پنج سال میانه رحلت پیامبر اکرم (ص) ( سال ۱۱ هجری ) و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ( سال ۳۵ ) را در بر میگیرد . خود آن حضرت در نامه‌ی خطاب به مصریان ( نامه ۶۱ از نهج البلاغه ) وضع خود را در آغاز این فترت ، این گونه تشریح میکند .

" فامسکت یدی، حتی رایت راجعه الناس قدر رجعت عن الاسلام  
یدعون الی محق دین محمد (صلی الله علیه و آله) فخشیت ان لم  
انصر الاسلام و اهله ان اری فیہ ثلما اوهدما تکون المصیبه به علی  
اعظم من فوت ولما یتکم... فنهضت فی تلک الاحداث... "

( نخست از همه جریانات کناره گرفتیم، تا آنکه دیدم گروه  
هائی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت میکنند، بیم  
آن بوده که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم در اسلام رخنه‌ئی  
یا ویرانی‌ئی پدید آید که خسارات آن عظیمتر باشد از موضوع از دست  
دادن خلافت... این بود که به پا خاستم و کمر بستم (۱)...

زندگی بیست و پنج ساله علی علیه السلام در این دوره، حاکی  
از دخالت فعال و کمکو حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت  
به اسلام و جامعه مسلمانان انجام میگرفته است پاسخ‌ها و راهنمائی  
های آنحضرت به خلفای زمان درباره مسائل سیاسی و نظامی و  
اجتماعی و غیره در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل  
شده و شاهد تردید ناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

۲- دوره دوم، دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره  
همان چهار سال و ۹ ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت  
حسن ابن علی علیه السلام است که با همه کوتاهی و با وجود ملالت  
ها و دردهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیر قابل تفکیک  
است، درخشنده‌ترین سالهای حکومت اسلامی بشمار می‌آید. روشهای  
انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی  
جامعه همراه با قاطعیت و صراحت و جرات، در این دوره، بیش از

همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، مستوره و نمونه‌ئی بود برای حکومت  
و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان  
فرا خوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ئی گرامی  
از آن یاد می‌کرده و دریغ آنرا می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را  
در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است.

و در عین حال، درسی و تجربه آموزنده‌ئی بوده که میتوانست  
وضع و حال یک حکومت انقلابی و صد درصد اسلامی را در میان  
جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد  
و از آنروز روشهای دراز مدت و همراه با تربیت‌های دشوار و سخت  
گیرانه‌ئی، حزبی را بر امامان بعدی، تحمیل کند.

۳- دوره سوم، بیست سال میانه صلح امام حسن (ع) (سال  
۴۱) و حادثه شهادت امام حسین (ع) و (محرم سال ۶۱) است.  
پس از ماجرای صلح، عملاً "کار نیمه مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ئی  
که هدفش "تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در  
فرصت مناسب" بود آغاز گشت. این فرصت، طبق برآورد عادی،  
چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز  
معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین میتوان دوره سوم را "  
دوره تلاش سازنده کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی"  
نام داد (۱).

۴- و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین

۱- در این باره ضمن چند سخنرانی، به شرح و تفصیل و با ذکر

مدارک و شواهد بحث کرده‌ام.

روش در برنامه‌ئی دراز مدت است. در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه کار ایدئولوژیک و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

برای آشنائی بیشتر با زندگی امام صادق علیه‌السلام (متوفا در سال ۱۴۸ هجری) باید دوره چهارم زندگی امامان را از آغاز، اندکی مشروحتر مورد مطالعه قرار داد.

این دوره از محرم سال ۶۱ پس از شهادت حسین بن علی (ع) و آغاز امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شروع شد. چنانکه اشاره شد در این دوره امامان اهل بیت با کوشش و تلاش مستمر خود در آن صدد بودند که در کنار فعالیت ایدئولوژیک و مبارزه با تحریف و تغییری که بوسیله دست‌های قدرتمندان مغرض و مغزهای جاهل در خطوط اصلی ایدئولوژی اسلام پدید می‌آمد، کار پیگیری درازمدت خود را برای ایجاد حکومت و رژیم اسلام و عینیت دادن به ایدئولوژی اسلام و احیای قرآن و سنت پیامبر و مستقر ساختن نظام علوی، آغاز و تعقیب کنند.

واضح است که برای چنین برنامه انقلابی و عمیقی آنهم در جامعه منحطی که سالیان دراز بر روی ذهنیت او و نیز بر روی واقعیت زندگی او، در جهت تباہسازی، ویرانگری و انحراف فعالیت شده تاکتیک‌های دقیق و آمادگی‌های اساسی لازم است. مردمی که در زمان معاویه و پیش از آن، با هزاران وسیله و از هزاران طریق، روحیه اسلامی را از دست داده و یا از اصل چنین روحیه‌ئی را نشناخته‌اند، مردمی که بر اثر محروم بودن از رهبران و زمامداران اسلامی

اندیش و انسانی صفت، در مرداب اندیشه‌های خرافی و انگیزه‌های پست غرق شده و از حقیقت اسلام دور افتاده‌اند، مردمی که با امام حس همکاری نکرده و به کمک حسین بن علی نشناخته‌اند، و بالاخره مردمی که بر اثر سختگیری‌ها و ارباب‌های بنی امیه، جرأت و شجاعت اقدام به کارهای بزرگ را از دست داده‌اند... باید در زیر تربیتی چنان سازنده و دگرگون ساز قرار گیرند که بتواند شخصیت آنان را در جهت ذهنیت و اخلاق متعالی، ۱۸۰ درجه بگرداند و از آنان انسان‌هایی صالح بسازد. انسان‌هایی که بتوانند بار سنگین رستاخیز دوباره اسلام را بر دوش بگیرند... بار مسئولیت انقلابی همانند انقلابی که پیامبر در متن جامعه جاهلی زمان خود پدید آورد، و آنگاه مسئولیت اداره جامعه‌ئی که بر مبنای این انقلاب بوجود می‌آید... تجدید یک انقلاب، گاه از ایجاد آن بسی مهمتر و دشوارتر است. روحیه‌هایی استوار، ایمان‌هایی راسخ، مغزهایی نیرومند، فکر‌هایی بیدار و آگاه و فعال لازم است تا بتواند این بار فرساینده را برای مدتی دراز بر روی دوش نگه دارند. اکنون چه کسی برای اینکار آماده است؟ آن شیعه‌ئی که قیام حسین بن علی را تحمل نمی‌کند؟ آن شیعه‌ئی که با امام حسن (ع) راه نمی‌افتد؟ بیگمان هر قیام و اقدامی که به اتکاء عناصر ناپخته و تربیت نشده‌ئی از آن قبیل واقع شود فرجامی ندامت انگیز و خسارت‌بار خواهد داشت.

تجربه‌ی " توأبیین! " و سپس قیام مختار و ابراهیم ابن مالک گواه صادق این ادعا است.

اکنون امام علی بن الحسین علیه‌السلام پس از حادثه عاشورا بر سر یک دوراهی است یا باید با ایجاد هیجان و احساسات که کسی چون او به سهولت قادر است در میان جمع معتقدان و علاقمندان

به خود بوجود آورد به یک ماجراجویی و عمل متهورانه دست زد. پرچم مخالفتی بر افرازد، حادثه‌های شورانگیز بیافریند ولی، بر اثر آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایداری، چون شعله‌ئی فرو بخوابد و میدان را برای ترکتازی‌های بنی امیه در میدان فکر و در میدان سیاست خالی کند...

و با بایدا احساسات سطحی را بوسیله تدبیری پخته و سنجیده مهار کند، نخست مقدمه واجب کار بزرگ خود را فراهم آورد. اندیشه راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی سکار تجدید حیات اسلام و باز آفرینی جامعه اسلامی و نظام اسلامی را تامین کند، عجالتا "جان خود و تعداد بسیار معدود یاران قابل اتکاء خود را، حراست نماید و میدان را در برابر حریف رها نکند، تا زنده است و تا از چشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی امیه پنهان است، در این جبهه جبهه سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه راهنما به مبارزه‌ئی بی امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه، ادامه این راه را که بی گمان به سر منزل مقصود، بسی نزدیکتر است به امام پس از خود بسپارد....

اکنون امام، در میان این دوراه، کدام را انتخاب خواهد کرد؟...

شک نیست که راه نخست، راه فداکاران است، ولی یک رهبر مسلکی که شعاع تاءثیر عمل او نه تنها دائره محدود زمان خودش، بل سراسر عمر تاریخ را در بر میگیرد کافی نیست که فداکار باشد، بلکه علاوه بر آن باید ژرف نگر و دوراندیش و پر حوصله و سخت باتدبیر نیز باشد... و این همه، شرایطی است که راه دوم را برای امام، حتمی و قطعی می سازد.

و امام علی بن الحسین علیه السلام، دومین راه را که بسی دشوارتر و حوصله گیرتر و قهرمانانه تر بود برگزید و سرانجام نیز جان بر سر آن نهاد. (سال ۹۵ هجری).

بعدها امام صادق علیه السلام در حدیثی، وضع و حال امام چهارم (ع) و نقش سازنده او را چنین ترسیم کرده است.

ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام الا لثله.

ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن معطم ثمنا الناس لحقوا و کثروا، و کان یحیی بن ام الطویل یدخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و یقول. کفرناکم و بدا بیننا و بینکم العداوه و البغضاء (۱)

(پس از حسین بن علی علیه السلام همه از راه بازگشتند مگر سه نفر. ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم، (۲) بعدها مردم دیگر به آنها پیوستند و جمع شیعیان انبوه گشت. یحیی

(۱) بحار الانوار، چاپ اسلامیه ج ۴۶ ص ۴۴ — در روایت دیگری، جابر بن عبدالله انصاری نیز بر این سه نفر افزوده شده است و باز در روایت دیگری به جای جابر بن عبدالله، سعید بن مسیب مخزومی، و به جای جبیر بن معطم، حکیم بن جبیر (رجوع به پاورقی بعد) نام آورده شده است (بحار ج ۴۶ ص ۴۴) و باز در روایت دیگری بر این همه، سعید بن جبیر افزوده و به جای جبیر بن معطم، محمد بن جبیر بن معطم، ذکر شده است (رجال کشی چاپ مصطفوی ص ۱۱۵) (۲) به نظر محقق شوشتری، عالم رجالی معاصر (قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۹۹) جبیر بن معطم "این حدیث، تحریف شده ی "حکیم بن جبیر بن معطم" است.

بن ام طویل به مسجد پیامبر در مدینه میآمد و خطاب به مردم میگفت: ما به شما ( و راه‌آئین شما ) کافریم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه است .

چه حادثه‌ی شگفت انگیزی! . . . پس از واقعه‌ی عاشورا همه رفتند! همه از راه برگشتند! همه از آینده جذاب و دلگرم‌کننده‌ی که آنها را به خود میکشید مایوس شدند! از همه آرزوها و آرمانهای تشیع صرفنظر کردند فقط به نام تشیع و به این‌که در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند قناعت ورزیدند . . . و میدانیم که این گونه شیعیان ، همیشه در تاریخ بوده‌اند و هنوز هم اکثریت مهم شیعه را تشکیل میدهند .

در میان چندین هزار شیعه زمان امام سجاد فقط سه نفر در راه ماندند ، فقط سه نفر وفاداری خود را نسبت به راه امامان حفظ کردند ، تنها این سه نفر بودند که از دیدن چهره‌ی واقعی و درنده خوئی و دد منشی حکومت بنی امیه — که همیشه در زیر نقابی از تظاهر به مسلمانی پنهان بود — وحشت نکردند ، دست و پای خود را گم نکردند ، چیزی برخلاف انتظار نیافتند . . . و با همان عزم پولادین راه خود را تعقیب کردند . . .

یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه داخل می شد ، در میان جمع مسلمانان و معتقدان به امام می ایستاد و خطاب به شیعیان مدعی ، سخنی را که ابراهیم بت‌شکن به بت پرستان زمان خود می‌گفت تکرار می کرد .

" ما از شما بیزار و بیگانه‌ایم و از آنچه به جای خدا عبادت میکنید! ما به شما کافر شدیم ، میان ما و شما خشم و کین و دشمنی

است . . . تا آن زمان که منحصرآ " به عبودیت خدا در آئید . . . (۱)

این سخنی است که قرآن از قول ابراهیم و گرویدگان به او در رویارویی با معارضان زمان ، نقل می‌کند . این همان قاطعیت ایدئولوژیک و جبهه‌گیری پیروان و وابستگان به یک مکتب دگرگون‌ساز است در برابر کسانی که به خاطر دلبستگی‌هایشان و پایبندی‌شان به آرزوهای پست و حقیرمادی ، پیام نبی را نمی‌پذیرند و با آن به معارضه برمیخیزند . و این همان چیزی است که با اولین گام‌های دعوت هر یک از انبیاء پیش‌می‌آمد . انبیاء با اولین شعارهای مکتب خود ، آن وحدت و یکپارچگی گمراهانه‌ی را که در میان مردم زمانشان از پیش بوده بر هم می‌زدند . از میان کاروان بد عاقبت که در زیر پرچم پیشوایان مردمی خوار ، به سوی دره‌ی تباهی و نابودی راه میسپرد ، عده‌ی را بیرون می‌کشیدند ، لااقل گروهی را از این سرنوشت تلخ نجات میدادند . . . و میان جبهه‌ی واحد و یکپارچه‌ی باطل زمان ، اختلاف می‌افکندند . بر سر آدمیانی که همچون گوسفندانی بیخبر و سر براه در حرکت بودند نهیب می‌زدند ، غریب بر می‌آوردند ، آنان را هشیار می‌ساختند ، جلو سیل بنیان‌کن گمراهی را می‌گرفتند ، و البته گروه‌هائی هم از زیر دست نبی رد می‌شدند ، از راهی که او بدان می‌خواند منحرف می‌گشتند و در پرتگاه سقوط معنوی و مادی در می‌غلتیدند .

پس انبیاء با حضور خود ، با دعوت خود و با شروع مبارزه خود ، یک صف بندی و جبهه بندی ناگزیر بوجود می‌آورند میان آنان که به سابقه‌ی حسن حقیقت‌داری یا موضع‌طبقاتی و اجتماعی ، به او

و مکتب و راه او گرویده‌اند، و آنانکه به خاطر دنباله روی از هوس‌ها و دل‌بندی به آرزوهای حقیر و قناعت به ماحضر ذلت‌بار زندگی، از او روی برتافته‌یاد برابر او ایستاده‌اند. و این همان صف بندی‌ناگزیری است که امام صادق علیه‌السلام بدینگونه آن را بیان میکند: من لم یکن معنا کان علینا (هرکه با ما نیست بر ماست) یعنی در این میدان، حد وسط و منطقه‌ای امن و سلامت وجود ندارد. هر که از صف توحید جدا شد، ولو بخیال خود در وسط بماند، ملحق به جبهه‌ی طاغوت است. بیطرفی در اینجا واژه‌ئی بی معنی است. و این همان نهیبی است که یحیی ابن ام طویل یار و محرم اسرار و شیعه‌ی واقعی امام سجاد علیه‌السلام، بر سر شیعیان اسمی زمان خود می‌زد که بنام تشیع و نام "ولایت" دل خوش کرده، در لاک خود خواهی و سود جوئی نقد و نزدیک خود فرو رفته و همه‌ی آرمان‌های تشیع و "ولایت ولی الله" را فراموش کرده بودند. "ما به شما کافر و از شما بیزاریم، و میان ما و شما خشم و کینه برقرار است" آن روز که ولایت واقعی یعنی گره خوردگی و جوشیدگی شیعه با امام جای ادعاهای پوچ را بگیرد و شیعه از لحاظ فکر و عمل و روحیه با امام خود اتصالی جدائی ناپذیر بیابد بطوریکه با شمشیر هم نتوانند از یکدیگر جدایشان کنند، یحیی ابن ام طویل نیز همچون بخشی از پیکر تشیع با آنان و از آنان خواهد بود و این دشمنی و جدائی، به برادری، و خویشاوندی بدل خواهد شد. و چنین نیز شد، براثر کوشش و مجاهدت مستمر امام و یاران معدودش که نمونه‌ئی از آنان را در باره‌ی یحیی ابن ام طویل می‌بینیم (۳) عناصر صالح و لایق و کسانیکه

(۳) نمونه‌ی دیگری از روش یاران امام سجاد که باز در باره‌ی



قابلیت آن رسالت دشوار را داشتند.

بتدریج به امام و جمع کوچک شیعه پیوستند و از امام صادق در حدیث یاد شده، می‌فرماید: ثم ان الناس لحقوا و کثروا (سپس مردم دیگری به آنان پیوستند و جمع شیعه انبوه گشت) بدین ترتیب، کار امام سجاد علیه‌السلام آغاز شد و چنانکه اشاره کردیم همین شیوه عمل و برخی از موضع‌گیری‌های دیگر امام که به بخشی از آنها اشاره کوتاهی خواهیم کرد به بهای جان او و بعضی از نزدیکترین یارانش تمام شد. البته من در زندگی امام چهارم، نشانی از تعرض صریح به دستگاه‌های قدرت و حکومت نمی‌بینم. شیوه مدبرانه کار نیز همین را ایجاب می‌کرده است.

همین شیعی بزرگوار در حدیثی چنین آمده. یحیی بن ام طویل را دیدم که در کناسه (یکی از محلات شهر کوفه) ایستاده بود و با صدای بلند فریاد می‌زد: ای گروه دوستان خدا! ما بیزاریم از آن چه می‌شنوید. هر کس علی را لعنت کند، لعنت خدا بر او باد. ما بیزاریم از مروانیان و از آنچه به جای خدا می‌پرستند. آنگاه صدای خود را آهسته می‌کرد؟ (و گویا به عنوان دستوری به دوستان نزدیک) می‌گفت: با آنکس که اولیای خدا را دشنام می‌دهد منشنید. با آن کس که در راه ما شک دارد کنار می‌آید. هر کس به پرستش از شما نیازمند بماند به او خیانت کرده‌اید آنگاه این آیه را می‌خواند:

انا اعتدنا للظالمین نارا " احاط بهم . . . تا آخر.

" ( ما برای ستمگران، آتشی فراهم کرده‌ایم که لهیب و دود آن همچون خیمه‌ئی، آنان را فرا گرفته است. . . ) قاموس الرجال ج

اگر آن گفتگوهای تند و سرشار از طعن و ادعای استحقاق خلافت و حکومت که نمونه‌هایی از آن را در حالات امام موسی بن جعفر و برخی دیگر از ائمه علیه‌السلام با خلقای زمان مشاهده می‌کنیم، میان امام سجاد و عبدالملک بن مروان مقتدرترین خلیفه اموی رد و بدل می‌شد، بدون تردید، امام پیش از آنکه موفق به انجام رسالت خاص خود شود به شهادت میرسید و تشکیلات تازه سامان خود را معوق می‌گذارد و این از یک رهبر مسلکی و الهی که جز به پیشبرد مکتب و فکر خود نمی‌اندیشد و مطلق شتابی برای دست یافتن به حکومت شخصی ندارد، به هیچ‌وجه منطقی و پذیرفته نبود.

در موارد نادری موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط زمان، احساس میشود، لکن نه آنچنان که امام را آشکارا رویاروی وی قرار دهد، بلکه فقط به آن اندازه که تاریخ را و نیز تا حدودی جو نزدیک به خود را در جریان عمل و حرکت خود بگذارد.

از جمله این نمونه‌ها، نامه نکوهش باروبی نهایت تکان دهنده‌ای است که امام برای یکی از رجال دینی وابسته به دستگاه بنی امیه به نام "محمد بن شهاب زهری" می‌نویسد. و در واقع باید گفت که امام این نامه را برای تاریخ و نسلهای پس از خود می‌نویسد نه برای محمد بن شهاب. زیرا محمد کسی نبود که پس از آن همه وابستگی، از سفره چرب و نرم واز نفوذ و اقتدار و نام و نشانی که به برکت آن دستگاه بدست آورده بود، صرفنظر کند، و دیدیم که صرفنظر نکرد. در سراسر عمر خود برای آنان و با آنان بود حتی کتاب هم برای آنان نوشت (۱) و حدیث هم برای آنان و در جهت مصالح آنان نقل و یا

(۱) می‌پنداشتیم از زهری بسیار حدیث نقل کرده‌ایم تا آنکه



جعل کرد (۱).

پس این نامه، سندی است از امام سجاد، که وضع زمان و وضع خود را در برابر اوضاع زمانه تشریح می‌کند.

متن این نامه در کتاب شریف تحف العقول نقل شده میتواند مورد مراجعه قرار گیرد. نمونه دیگر، پاسخی است که به نامه عبدالملک می‌دهد، در این نامه عبدالملک آن حضرت را بر ازدواج با کنیزک آزاد شده اش شماتت کرده بود و بدینوسیله خواسته بود هم به حضرت بفهماند که از همه کار او و حتی از امور داخلی و شخصی او باخبر است و هم خوبشاوندی خود را به یاد او آورد و چنانکه شیوه امثال او است در مواردی از طریق استمالت با او کنار آید. امام در پاسخ او ضمن یادآوری نظر اسلام در این باره که مسلمانی و ایمان به خدا همه امتیازات دیگر را از میان بر میدارد، با طنزی پنهان، او را به گذشته جاهلی پدرانش و شاید به وضع جاهلی اکنون خودش، سرزنش می‌فرماید:

"فلا لوم علی امرء مسلم، انما لوم لوم الجاهلیه"

(فرد مسلمان، هیچ پستی و خواری ندارد پستی فقط در فرو مایگی جاهلیت است و بس) وقتی نامه خلیفه اموی رسید. پسرش سلیمان که او نیز همچون پدر، طنز و سرزنش امام را در این گفتارش

که ولید کشته شد... دفترها بود که بر چهارپا بار میشد. از خزانه ولید، و می‌گفتند که اینها از دانش زهری است (طبقات ابن سعد

ج ۲ جزء ۲ ص ۱۳۵-۱۳۶ -)

(۱) رجوع شود به: اجوبه مسائل جارالله سید شرف‌الدین

عاملی ص ۵۹ - ۶۰ و نیز در اسات فی الکافی والصحیح ص ۲۶۱.

حس کرده بود گفت:

عجب تفاخری برتو کرده است ای امیرالمؤمنین! و خلیفه که از فرزند سبکسر خود عاقلتر و به عواقب درگیری با امام شیعیان واقف تر بود گفت: چنین مگو پسر! این زبان بنی هاشم است که راه می شکافد . . . . (۱)

نمونه دیگر، پاسخی است که به تقاضای عبدالملک بن مروان می دهد.

عبدالملک شنیده بود که شمشیر پیامبر در اختیار امام است. کسی را نزد آن حضرت فرستاد و تقاضا کرد که شمشیر را به او حبه کند و ضمناً " یادآور شد که امام هرگونه امری و کاری با او داشته باشد در انجامش حاضر است. امام جواب مرد را داد. خلیفه نامه‌ئی به حضرت نوشت و وی را تهدید کرد و نوشت که سهمیه بیت المال او را قطع خواهد کرد . . . .

امام در پاسخ به او نوشت: اما بعد! خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است نجات بخشد و از آن جا که گمان ندارند روزی دهد . . . و در قرآن فرموده است. همانا خدا دوست نمیدارد هیچ خیانتگر ناسپاس را . . . اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه منطبق‌تریم . . (۲)

از این نمونه‌ها که بگذریم در مجموع، دوران زندگی امام سجاد علیه‌السلام با فعالیتی آرام و زیر پرده و در جهت سازندگی افراد

پاورقی (۱) - بحار الانوار جلد ۴۶ - ص ۱۴۶ - ۱۴۷ به نقل از

کافی ج ۵ ص ۲۴۴ .

(۲) بحار الانوار جلد ۴۶ ص ۹۵ .

صالح و قوام بخشیدن به طرز فکر شیعی در ذهن پیروان و مبارزه با تحریف‌ها و . . . در واقع، گام نخستین در راه آرمان تشیع یعنی تحقق دادن به نظام اسلام و ایجاد حکومت علوی، به وسیله آن حضرت برداشته شده است و البته چنانکه اشاره شد این روش بظاهر مسالمت آمیز، به هیچوجه موجب آن نشد که امام خود و یارانش همیشه از آسیب قهر و کین دستگاه قدرت بنی امیه در امان بمانند.

از یارانش، چندین نفر به وضعی فجیع کشته و عده‌ئی آواره و دور از شهر و دیار و اسیر زندان‌ها شدند و خود آن حضرت حداقل یکمرتبه با وضعی تاثیر انگیز و در حالیکه به غل و زنجیر بسته شده و با پاسداران بسیار حفاظت می شد از مدینه به شام برده شد و بارها و بارها مورد تعرض و آزار شکنجه مخالفان قرار گرفته و عاقبت نیز در سال ۹۵ هجری بوسیله ولید بن عبدالملک خلیفه اموی مسموم گشته و به شهادت رسیده است (۱) - درود بی پایان خدا و سپاس جاودانه انسان‌ها بر او باد.

دوران زندگی امام پنجم (امام باقر علیه السلام) بطور کامل، ادامه منطقی دوران زندگی امام سجاد است.

اکنون دیگر، جمعی گرد آمده‌اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت میکند، دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه کربلا و حوادث خونین پس از آن (مانند حادثه حره و حادثه نوابین) و

(۱) بحث درباره زندگی امام سجاد و نمودارهای مجاهدت و تلاش توانفرسایش و حوادث مختلف روزگارش از شیرین‌ترین و عبرت‌انگیزترین بخش‌های زندگی امامان شیعه علیه‌السلام است بامید مقاله‌ای مستقل در آن مقوله.

سختگیری های خلفاء متوقف مانده و جز در پوشش های بسیار ضخیم ، ارائه نمی شد ، اکنون در بسیاری از اقطار کشور اسلامی مخصوصاً در عراق و حجاز و خراسان ، ریشه دوانیده و قشروسویی را به خود متوجه ساخته و حتی در دائرهائی محدود تر به صورت یک پیوند فکری و عملی که میتوان از آن به یک " تشکیلات حزبی " تعبیر کرد ، درآمدہ است آن روزی که امام سجاد می فرمود :

در همه حجاز دوستان و علاقمندان ما به بیست نفر نمی رسند (۱) سپری شده و اکنون هنگامی که امام باقر به مسجد پیامبر در مدینه وارد میشود جماعت انبوهی از مردم خراسان و دیگر مناطق گرد او را میگیرند و از مسائل فقهی سؤال میکنند . کسانی چون طاوس یمانی و قتاده بن دعامه و ابو حنیفه و دیگران و دیگران که رجال نام آور دانش دین والبتہ در غیر جهت گیری امامت و شیعه بشمار می آیند آوازه دانش وسیع امام را شنیده برای استفاده و یا برای احتجاج و مجادله به او روی میآورند . شاعری چون کمیت اسدی بآن زبان فصیح و هنر سرشار ، مهمترین اثر هنری اش قصیده هائی است به نام " هاشمیت " که دست به دست و زبان به زبان میگردد و مردم با حق آل محمد و فضل و دانش و ارج معنوی آنان آشنا می سازد . از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست ساله عبدالملک بن مروان ( متوفی به سال ۸۶ ) و فرو کوفتن همه سرهای داعیه دار و فرو نشاندن همه شعله های مخالفت ، احساس امن و رضایت می کنند و هم بدان جهت که متاع آسان بدست آمده خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی دانند و هم نیز به جهت سرگرمی هائی که معمولاً لازمہ آن

(۱) شرح النهج ج ۴ ص ۱۰۴ و بحار ج ۴۶ ص ۱۴۳ - م .

جاه و جلال است . چندان به کار تشیع نمیپردازند و بالنتیجه ، امام و یارانش تا حدودی از تعرض های آنان در امانند . . . .

باری اوضاع از چندین جهت به سود امامت و تشیع ، تغییر یافته است ، پس قهراً " میتوان نتیجه گرفت که امام باقر (ع) در دوران اقامت خود گامی پیش رفته و امامت تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آخرین گام ، مرحلهائی فراتر برده است .

و همین است که شاخصه دوران امامت امام باقر (ع) را تشکیل میدهد .

در یک مطالعه کوتاه از سراسر دوران ۱۹ ساله امامت امام باقر علیه السلام را ( از سال ۹۵ تا سال ۱۱۴ ) بدینگونه میتوان خلاصه کرد .

پدرش - امام سجاد (ع) - در آخرین لحظات عمر ، او را به پیشوائی شیعه و جانشینی خود بر میگزیند و این منصب را برای او در حضور دیگر فرزندان و وابستگانش ، مسجل میکند . صندوقی را که به زبان روایات انباشته از دانش (۱) یا حاوی سلاح رسول الله است بدو نشان میدهد ، و میفرماید . " ای محمد ! این صندوق را به خانه ات ببر " سپس خطاب به دیگران میگوید : " در این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست بلکه انباشته از علم است " (۲) و گویا بدین ترتیب و با این زبان ، میراث بر رهبری علمی و فکری (دانش) و فرماندهی انقلابی ( و سلاح پیامبر ) را به حاضران معرفی مینماید .

از نخستین لحظات ، تلاش وسیع و پر دامنه امام و یاران راستین او در اشاعه دعوت هدفدار وزیر و روکن تشیع ، مطلعی تازه

(۱) بحار جلد ۴۶ - ص ۲۲۹ .

میگیرد، گسترش دامنه این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه نشین مانند مدینه و کوفه، مناطق جدیدی بویژه بخش هائی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده میگردد. و خراسان را در این میان میتوان بیش از همه نام برد که نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده میکنیم. (۱)

آنچه در سراسر این تلاش توانفرسا، امام و یارانش را بحرکتی سکون ناشناس بر می انگیزد وظیفه الهی را دمیدم بر آنان فرو می خواند، واقعیت تاسف بار اجتماعی و ذهنی است.

آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده میکنند که از سوئی، بر اثر تربیتی تبهساز و ویرانگر، روز بروز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرقتر و ساقطتر میشوند و کم کم کار به جائی رسیده است که عامه مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجات بخش امامت نمی دهند "ان دعونا هم لم يستجیبوا لنا" (۲) (اگر بخوانیمشان دعوت ما را نمی پذیرند) و از سوی دیگر، در آن جریان انحرافی — که همه چیزش، حتی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمنیات و خواسته های طواغیت اموی است — هیچ

۱- از جمله روایات ابی حمزه شمالی. "حتی اقبل ابو جعفر علیه السلام و حوله اهل خراسان و عترتهم یسئلونه عن مناسک الحج" (بحار ج ۴۶ ص ۳۵۷) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت انگیز و کوبنده ی یکی از علمای خراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل میکند (رک. بحار ج ۴۶ ص ۳۳۶)

۲- از حدیث ارشاد مفید: بحار ج ۴۶ ص ۲۸۸

دریچه ی امید دیگری به روی آنان گشوده نیست، و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت آنان نبندد راه هدایت یکسره بر آنان بسته است. "وان ترکناهم لم یبهتوا بغیرنا" (۱) و اگر واگذاریمشان با هیچ وسیله دیگر، هدایت نمی یابند). بر اساس درک عمیق همین، واقعیت نابسامان اجتماعی، امام، موضعگیری خصمانه خود را در برابر قدرتهای فکری و فرهنگی یعنی شعرا و علمای خود فروخته که آفرینندگان جو ناسالم فکر اجتماعند، بر ملا می سازد و با فرو کوفتن تازیانه شمانت خود بر سر آنان اگر نه در وجدان خفته خود آنان در ذهن و دل دنباله روان بی خبرشان، موجی از تنبه و هوشیاری بر میانگیزد با لحنی اعتراض آمیز به "کثیر" شاعر میفرماید: عبدالملک را ستودی! و او رندانه یا ساده لوحانه در صدد رفو کردن گناه خود بر می آید و چنین پاسخ میدهد. اورا پیشوای هدایت خطاب نکردم، بلکه اورا "شیر" و "خورشید" و "دریا" و "ازدها" و "کوه" خواندم و شیر، سگی است و خورشید، جسم جامدی و دریا، پیکر بیجانی و ازدها، حشره متعفن و کوه، سنگ سختی سختی... و امام در برابر این عذر و توجیه ناموجه، تبسم معنی داری میکند و آنگاه "کمیت" شاعر انقلابی و هدف دار بر میخزد و یکی از قصائد هاشمی خود را انشاء میکند (۲) و خاطره ای از مقایسه میان این دو گونه کار هنری، در ذهن

(۱) و از حدیث ارشاد مفید: بحار ج ۴۶ ص ۲۸۸ •

(۲) قصیده ای را که با این بیت شروع میشود.

من لقلب متیم مستهام

عیر ماصبوه ولا احلام

و به این بیت پر مغز و کوبنده و سرشار از معرفت میرسد

حاضران وهمه کسانی که این ماجرا به گوششان رسیده و میرسد برجای میگذارد (۱) عکرمه شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و حیثیتی عظیم در میان مردم برخوردار است به دیدن امام میرود و چنان تحت تاثیر وقار و معنویت و شخصیت روحی و علمی امام قرار میگیرد که بی اختیار در آغوش امام می افتد و خودش با شگفتی میگوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشسته‌ام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من نرفته است و امام در جواب میفرماید: " و یلک یا عبید اهل الشام! نک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفعوا و یذکرفیها اسمہ " (وای بر تو ای برده حقیر شامیان! تو اینک در برابر خانه‌هایی قرار گرفته‌ئی که به اذن خدا، رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است) (۲)

در هر فرصت مناسبی با نشان دادن گوشه‌ئی از واقعیت تلخ و مرارتبار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عمل‌هایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش میرود، احساسات و عواطف مردم غافل را تحریک میکند و خون مرده و راکد آنان را به جوش می‌آورد و دل‌های کرخ شده آنان را هیجانی می‌بخشد... یعنی که آنان را آماده گرایشهای تند و جهتگیری‌های انقلابی می‌سازد.

به مردی که از آن حضرت پرسیده است. چگونه صبح کرده‌اید، ای فرزند پیامبر!

چنین خطاب میکند: "آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما

ساسة، لاکمن بیری دعیه‌النا

یس متوا و رعیه الانعام

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۰۷ •

(۲) بحار ج ۴۶ ص ۲۵۸ •

چگونه‌ایم و چگونه صبح میکنیم؟!

داستان مادر این است، داستان بنی اسرائیل است در جامعه فرعونى، که پسرانشان را میکشند و زنانشان را زنده می‌گرفتند! بدانید که اینها (بنی امیه) پسران ما را میکشند و زنان ما را زنده میگیرند... " و پس از این بیان گیرا و برانگیزاننده، مسئله اصلی یعنی اولویت (داعیه شیعی و حکومت اهل بیت را پیش میکشد):

" عرب می‌پنداشت که برتر از عجم است زیرا که محمد عربی است، و عجم بدین پندار گردن مینهاد، قریش می‌پنداشت که بر دیگر قبیله‌های عرب برتری دارد زیرا که محمد، قریشی است و آنان بدین پندار گردن مینهادند... "

اگر آنان در این ادعا صادق اند پس ما از دیگر شاخه‌های قریش برتریم، زیرا ما فرزندان و خاندان محمدیم و کسی با ما در این نسبت، شریک نیست " مرد که گویا سخت به هیجان آمده میگوید:

به شما خاندان، مهر می‌ورزم، به خدا! ... و امام که او را تا مرز پیوستگی کامل فکری و قلبی و عملی (ولایت) جلو آورده آخرین سخن آگاهی بخش و هشیارگر را نیز به او میگوید:

پس خود را آماده بلا کن! به خدا سوگند بلا به شیعیان مانزدیک تر است از سیل به دامنه کوه، و بلا، نخست ما را میگیرد و سپس شما را، همچنانکه راحت امنیت، اول به ما میرسد و آنگاه به شما (۱)

در دایره‌ئی محدود و نرومطمئن‌تر، روابط امام با شیعیان از ویژگی‌هایی دیگر برخوردار است. امام را در این ارتباطات انسان مشاهده میکنیم که در پیکری زنده، مغز متفکری را در رابطه با اعضاء و جوارح

، و قلب طپنده‌ئی را در کار تغذیه اندام‌ها و بدنه‌ها . . . . . نمودارهایی که از ارتباطات امام با این جمع ، در دسترس اطلاع ما است ، از یکسو نمایشگر صراحتی در زمینه آموزش‌های فکری است و از سوی دیگر ، نشان دهنده پیوستگی و تشکل محاسبه شده میان آنان با امام .

فضیل بن یسار (۱) از نزدیکترین یاران رازدار امام ، در مراسم حج با آن حضرت همراه ساخت .

امام به حاجیان که در پیرامون کعبه میگردند ، مینگرد و میگوید : در جاهلیت نیز بدینگونه میگردیدند ! فرمان ، آنست که به سوی ما کوچ کنند و پیوستگی و دوستی خود را به ما بگویند و یاری خویش را بر ما عرضه کنند قرآن ( از قول ابراهیم ) میگوید : ( بارالها ) دل‌هایی از مردم را مشتاق ایشان کن " به جابر جعفری در نخستین دیدارش با امام سفارش میکند که به کسی نگوید از کوفه‌ام و وانمود کند از مردم مدینه است و بدینگونه به این شاگرد نوآموز که گویا قابلیت فراوان او برای تحمل اسرار امامت و تشیع ، از آغاز نمایان بوده است درس راز داری و کتمان میآموزد . . . . . و همین شاگرد مستعد است که بعدها به عنوان صاحب راز امام ، معرفی میشود و کار او با دستگاه خلافت به اینجا میرسد . نعمان ابن بشیر گوید . من در سفر حج با جابر بودم . در مدینه بر ابي جعفر علیه السلام ( امام باقر ) درآمد و در روز آخر با آن حضرت خدا حافظی کرد و شادمانه از نزد او بیرون آمد .

رهسپار کوفه شدیم در یکی از منازل بین راه ، شخصی به ما

(۱) شرح ستایش امام از فضیل رادر قاموس الرجال ج ۹۷ ۳۴۳

رسید ( نعمان . نشانه‌های آن شخص و گفتگوی کوتاه او با جابر را نقل میکند ) و نامه‌ئی به جابر داد جابر نامه را بوسید و بر چشم نهاد . . . . . و سپس باز کرد و خواند دیدم هرچه نامه را میخواند چهره‌اش گرفته و گرفته‌تر میشود ، نامه را به آخر رسانید و پیچید و پس از آن ، تا به کوفه رسیدیم جابر را شادمان ندیدم . روز بعد از ورود به کوفه ، به ملاحظه‌ی احترام جابر به دیدارش شتافتیم . ناگهان با منظره شگفت‌آوری روبرو شدم . جابر در حالیکه مانند کودکان بر نی سوار شده و گردن‌بندی از کعب گوسفند بر گردن افکنده و شعرهای بی سرو تهی میخواند ، از خانه بیرون آمد ، نگاهی به من افکند و هیچ نگفت من نیز سخنی نگفتم ولی از این وضع بی اختیار گریه‌ام گرفت . کودکان گرد من واو جمع شدند و او بی خیال به راه افتاد و میرفت تا به ( رحبه ) رسید و کودکان همه جا او را دنبال میکردند . . . . . مردم به همدیگر می‌گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است . چند روزی بیش نگذشته بود که نامه خلیفه هشام بن عبدالملک به حاکم کوفه رسید که نوشته بود . تحقیق کن مردی به نام جابر بن یزید جعفری کیست ؟ دستگیرش کن و گردنش را بزن و سر او را نزد من بفرست حاکم از حاشیه نشینان ، سراغ جابر را گرفت . گفتند : امیر به سلامت باد ! او مردی است که از فضل و دانش و حدیث برخوردار بود ، امسال حج کرد و دیوانه شد و هم اکنون در ( رحبه ) بر نی سوار است و با کودکان به بازی سرگرم . نعمان گوید : حاکم ( برای اطمینان ) بر سر جابر و کودکان رفت و او را سوار بر نی در حال بازی دید ، پس گفت : خدا را شکر که از قتل او معاف ساخت (۱) .

(۱) قاموس الرجال ج ۲ ص ۳۲۹-۳۳۰ و بحار ج ۴۶ ص ۲۸۲

این نمونه‌ئی از چگونگی ارتباط امام با یاران نزدیک است و نمایانگر وجود پیوستگی و رابطه‌ئی محاسبه شده و تشکیلاتی. و نیز نمونه‌ئی است از موضعگیری حکومت در برابر این یاران. پیدا است که ایادی خلافت که بیش از هر چیز به حفظ قدرت و استحکام بخشیدن به موقعیت خود می‌اندیشند - از روابط امام با یاران نزدیک و فعالیت های جمع آنان، یکسره بی‌خبر نمی‌مانند و کم و بیش بوئی از این موضوع می‌برند و در صدد کشف و مقابله با آن بر می‌آیند. (۱)

تدریجا "نمای متعرضانه در زندگی آن حضرت و نیز در جو عمومی تشیع پدید می‌آید و آغاز فصل دیگری را در تاریخ زندگی امامان شیعه، نوید میدهد.

اگر چه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره بصراحت از فعالیت‌های تعرض‌آمیز و بالنسبه حاد امام باقر (ع) سخنی نیست و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهمترینشان، اختناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام که تنها مراجع مطلع از جریانات زندگی سیاسی امام بوده‌اند می‌باشند. ولی همواره از عکس‌العمل‌های حساب شده‌ی دشمن آگاه میتوان عمق عمل هرکس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدبری چون دستگاه هشام بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین خلیفه اموی

(۱) این حقیقت را بجز ماجرای جابرو ماجراهای متعدد دیگری شبیه بآن روایت عبدالله بن معاویه جعفری نیز که پیام تهدیدآمیز حاکم مدینه بامام باقر (ع) رانقل میکند. صریحا "تایید مینماید.

ر. ک. بحار ج ۴۶ ص ۲۴۶ •

می‌داند (۱) اگر با امام باقر (ع) یا هرکس دیگر با چهره‌ئی خشن روبرو میشود بیگمان، ناشی از آنست که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می‌بیند و وجود او برایش تحمل ناپذیر می‌گردد. تردیدی نمیتوان داشت که اگر امام باقر (ع) فقط بزندگی علمی و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی سرگرم بود خلیفه و سران رژیم خلافت، بصرفه و صلاح خود نمی‌دیدند که با سختگیری و شدت عملی که به خرج میدهند، اولاً "آن حضرت را به مقابله‌ئی تند علیه خود برانگیزند. چنانکه در زمانی نزدیک که آن زمان، نمونه‌ئی از این تجربه را مشاهده می‌کنیم، از جمله قیام حسیس بن علی شهیدفخ. ثانیاً "گروه دوستان و معتقدان بامام را - که تعدادشان اندک هم نبوده است بر خود خشمگین و از دستگاه خود ناراضی سازند.

کوتاه سخن، از عکس‌العمل نسبتاً "حاد رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر (ع) میتوان "عمل" نسبتاً "شدید و حاد آن حضرت را استنباط کرد.

در میان جریانات مهم اواخر زندگی امام، از همه معروفتر، ماجرای جلب واحضار آن حضرت به شام پایتخت حکومت اموی است برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، اموی دستور میدهد امام باقر (ع) را (و طبق برخی از روایات، امام صادق (ع) فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز) دستگیر و به شام، اعزام کنند. امام را بشام و قصر خلیفه می‌آورند هشام قبلاً "به مجلسیان و حاشیه‌نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبرو

(۱) و گاه هشام رحلهم... گفته بلاذری به نقل. العاسیون

شدن با امام ، دیکته کرده است .

قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس که همه از رجال و سرانند ، سیل تهمت و شامت را بسوی امام سرازیر نمایند و یاز این کار دو منظور را تعقیب میکند .

نخست آنکه با این تندویها و دشنامها ، روحیه امام را تضعیف نموده زمینه را برای هرکاری که مقتضی بنظر رسد آماده سازد . و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالیترین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده محکوم نماید و بدینوسیله همه افراد جبهه او را با نشر خبر این محکومیت — که ببرکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه مانند خطباء و عمال و جاسوس های شخص خلیفه بوده است قابل اجراء است — خلع سلاح کند . امام وارد میشود و برخلاف رسم و سنت معمول که هر تازه واردی باید به خلیفه آنهم با ذکر لقب مخصوص (امیرالمؤمنین) سلام دهد . به همه حضاران روی میکند و با اشاره دست آنان را مخاطب میسازد و میگوید السلام علیکم . . . و آنگاه بی آنکه منتظر اجازه بماند می نشیند . از این رفتار آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه میکشد و برنامه را شروع میکند .

" شما ( اولاد علی ) همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان بسوی خود ، میان آنان رخنه و نفاق افکنده اید و از سر نا بخردی و نادانی خود را پیشوا و امام پنداشته اید لختی از این یاوه ها میگوید و ساکت میشود . پس از او نوکران و جیره خوارانش هر یک سخنی در همین حدود میگویند و هر کدام بزبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرار میدهند . امام در همه این مدت خاموش و آرام نشسته است . وقتی همه سکوت میکنند حضرت بر میخیزد و می ایستند و رو به حضار پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر (ص) در

جملاتی کوتاه و تکان دهنده ، سردرگمی و بی هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان میکشد ، بی اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانهئی بر سر و رویشان میکوبد ، موقع خود و پیشینه افتخار آمیز خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی ( هدایت ) است روشن میسازد . و سرانجام ، نیکفرجامی راه خود را که برابر با سنت های خدا در تاریخ است مطرح میکند و روحیه منززل آنان را منززلتر مینماید

" ایها الناس ! این تذهبون ؟ و این یراد بکم ؟ بناهدی الله اولکم و ینا یختم آخرکم ، فان کان لکم ملک معجل فان لنا ملکا موجلا ولیس بعد ملکنا ملک ، لانا اهل العاقبه ، یقول الله عزوجل ، والعاقبه للمتقین (۱) ( به کجا میروید . ای آدمها ! و چه سرانجامی برای تان در نظر گرفته اند ؟ بوسیله ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد ، و بدست ما نیز خواهد بود که مهر پایان به کار شما میزند . )

اگر شما را امروز دولتی مستعجل است ، ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما کسی را دوست نیست . ما ئیم اهل عاقبت که خدا فرمود : عاقبت متعلق به صاحبان تقوا است . در این بیان کوتاه و پر مغز — که تظلم و تحکم ، و نوید و تهدید و اثبات و رد را یکجا متضمن است — بقدری تاثیر و گیرائی است که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد ، ممکن است هر شنونده ای را به حقانیت گوینده آن

(۱) ای آدمها و یا ای مردم ( ایها الناس ) خطاب به گروهی از عالیترین مقامات دولتی که در مجلس با این حساسیت و عظمت ، گرد خلیفه نشسته و دفاع از او را کمر بسته اند . یعنی در حقیقت نفی همه ارزشهایی که در آن جامعه طاغوتی این مستکبران را از عامه مردم جدا میکرد و شخصیت ویژه آنان را تشکیل میداد ، پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک خطاب ساده .

معتقد سازد. برای پاسخ گفتن به این سخن نغز گوئی و سخندانی به همان اندازه لازم است که خود باوری و دلگرمی... و این همه در مخاطبان امام نیست. پس چاره‌ئی جز خشونت و زور نمی ماند. هشام دستور می‌دهد امام را بزندان بیفکنند. یعنی عملاً "به ضعف روحیه و نارسائی منطق خود اعتراف میکند. در زندان امام به روشنگری و بیان حقایق می‌پردازد و هم زنجیرهای خود را تحت تاثیر میگذارد. بطوریکه از زندانیان کسی نماند که سخن او را از بن دندان نپذیرفته و دلبسته او نشده باشد. ماموران موقوف را به هشام گزارش میکنند این موضوع برای دستگاهی که در طول دهها سال بصورت ویژه‌ئی شام را از دسترس تبلیغات علوی دور نگاهداشته‌اند مطلقاً "قابل تحمل نیست، فرمان می‌دهد آنحضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورند. هیچ جا برای آنان مناسبتر از مدینه نیست، شهری که در آن میزیسته‌اند. البته با همان مراقبت‌ها و سختگیری‌های همیشه، و بیشتر... و در صورت لزوم فرود آوردن ضربه آخر، و بی سرو صدا حریف را در بسترو درخانه خودش نابود کردن و وبال تهمت "امام کشی" را بگردن نگرفتن... پس بدستور هشام آنان را بر مرکب‌های تندرو (برید، کاروان پست) که سراسر راه را بی وقفه طی میکنند می‌نشانند و بسوی مدینه می‌تازند. قبلاً "دستور داده شده است که در شهرهای میان راه، کسی حق ندارد با این قافله مغضوب، معامله کند و به آنان نان و آب فرود (۱)

(۱) طبق بعضی از روایات، به مردم شهرهای بین راه چنین وانمود شده بود که محمد بن علی و جعفر بن محمد، نصرانی شده و از دین اسلام برگشته‌اند (بحار ج ۴۶ ص ۳۰۶) م



سه شبانه روز با این وضع راه می‌برند و ذخیره‌های آب و نان پایان میگیرد. اکنون به شهر (مدین) رسیده‌اند. اهل شهر، طبق فرمان، دروازه‌های بندند و از فروختن توشه امتناع میکنند. یاران

مشابه این ماجرا را در نهضت آزادی هندوستان در دهه‌های میانه قرن ۱۹ میتوان دید:

مولانا که از علمای مذهبی معروف و معتبر هندوستان و نخستین رهبران مقاومت مسلمان هند - پیشگامان جنبش آزادیخواهان قاره محسوب می‌گشتند، از طرف جمعی از روحانیون مخالف با مبارزه، به عنوان "وهابی" معرفی شدند. برای این تهمت هیچگونه مناسبت و بهانه‌ئی لازم نبود فقط همین بود که این چهره‌های محبوب و معروف و مبارز باید در نظر توده بی‌خبر و ناهوشیار از اعتبار و اعتماد بیفتد. و برای این منظور، تهمت و هابیگری وسیله مناسبی بود. ویرانگری‌های اعتقادی و عملی فرقه وهابی در حجاز که خود نغمه دیگری بود از شیپور بد آهنگ استعماری در آنروزها تازه پامی گرفت و موجی از خشم و نفرت در همه اقطار اسلامی پدید می‌آورد و تهمت و هابیگری در هر جا میتواند محبوبترین چهره‌ها را از نظر ها ساقط کند. عامه مردم بدرستی نمیدانستند و نمی‌توانستند بدانند که وهابیگری چیست و از کجاست؟ و چه میگوید؟ و چه میخواهد بکند؟ و آیا این علمای پاکبخته که عمر خود را در مبارزه با استعمار انگلیس گذرانیده‌اند ممکن است که وهابی یعنی آلت دست انگلیس باشند؟ تنها چیزی که میدانستند این بود که وهابیگری یک مسلک غلط و انحرافی است و اکنون می‌شنیدند که این علمای مبارز، وهابی‌اند و همین کافی بود... (نگاه کنید به کتاب مسلمانان در نهضت آزادی



امام از گرسنگی و تشنگی به شکوه آمده‌اند. امام بر فراز بلندی که بر شهر است می‌رود و بارساترین فریاد خود، بر اهل شهر نهیب می‌زند:

"ای مردم شهر ستم پیشگان! منم ذخیره خدا، که خدا در باره آن گفته است: ذخیره برای شما نیکوتر است اگر موء من باشید..."

ناگهان یک هوشیاری و شهامت بجا، توطئه را خنثی می‌کند. مردی از اهل شهر، همشهریان فریب خورده و بی خبر را هشدار میدهد و به آنان یادآور می‌گردد که این همان نهیبی است که شعیب پیامبر بر سر گمراهان زمان خود زد. و با آنان تفهیم می‌کند که هم اکنون در برابر همان پیامی قرار دارند که روزی گذشتگان نشان در برابر آن قرار داشته‌اند و امروز اینان گذشتگان خود را بخاطر نشنیده گرفتن آن پیام لعن و نفرین می‌کنند آری تاریخ تکرار شده است. اینک همان پیام، و همان پیام آور، و همان مخاطبان... این سخن بجا بر دلها می‌نشیند:

دروازه‌ها را می‌گشایند و بر رغم زمینه چینی‌های دستگاه خلافت، دشمن آن دستگاه را می‌پذیرند... (۱)

آخرین بخش این روایت تاریخی—که از جهاتی چند، میتواند

---

هندوستان چاپ آسیا، ( ) و من وقتی ماجرای احضار امام باقر و امام صادق علیهما السلام به شام و تهمت نصرانی گری به آنان را با ماجرای صد و چند سال پیش هندوستان تطبیق می‌کنم و آنگاه به اوضاع و احوال جاری زمان و مکان خود مان نظر می‌افکنم با حیرتی تا سفاک‌آمیز این مصرع عربی را بیاد می‌آورم.

الناس كالناس، والایام واحده.

(آدم‌ها همیشه همانندند. و روزگاران، همواره همسان.)

(۱) بحار ج ۴۶ ص ۲۶۴ بنقل از کافی.

نمایانگر وضع سیاسی و اختناق و نیز تحمیق همه‌گیر آن زمان از سوئی، و از سوی دیگر روشن‌کننده‌ی موضع ویژه امام باقر (ع) در برابر دستگاه حکومت بنی امیه باشد—چنین است. وقتی خبر (مدین) را به هشام رساندند دستور داد پیش از هر چیز، آن مرد گستاخ را که جرات کرده برخلاف نقشه‌ی سران رژیم خلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند، بسزای این خیانت برسانند و بدستور خلیفه او را بقتل رسانند.

با اینهمه، امام از درگیر شدن با قدرت مسلط در صحنه‌ی حاد

و پیکاری رویاروی، اجتناب می‌ورزد. دست به شمشیر نمی‌برد، دست‌هایی را هم که عجولانه و چپ روانه قبضه‌ی شمشیر را فشرده بر می‌گشاید آنرا به تیز بینی و موقع شناسی بیشتر وادار می‌سازد، و شمشیر زبان را نیز تا آنجا که ضرورت عمل بنیادین او ایجاب نکرده است در نیام می‌گذارد. به برادرش زید که در تنگنای غلیان احساسات از تاب رفته و بجان آمده است رخصت "خروج" (قیام) نمی‌دهد در ارتباطات معمولی زندگی و در رابطه با عناصر ناآزموده، بیشترین تکیه را بر فعالیت‌های فرهنگی و فکری می‌کند کاری که در عین حال هم شالوده ریزی ایدئولوژیک است و هم تقیه‌ی سیاسی لیکن همانطور که در اشارتهای کوتاه پیشین دانسته شد، این تاکتیک حکیمانه هرگز موجب آن نمی‌شود که امام، سمت کلی "حرکت امامت" را برای یاران نزدیک و شیعیان راستین که براه او گرویده‌اند، مطرح نسازد و آرمان بزرگ شیعی را که همان ایجاد نظامی اسلامی و حکومتی علوی از راه مبارزه‌ی اجتناب ناپذیر است در دل آنان زنده نسازد.

حتی در مواقع مناسب، احساسات را نیز به اندازه‌ی لازم در

این راه بر نیانگیزد.

نوید آینده‌ی دلخواهی که چندان دور هم نیست، از جمله‌ی شیوه‌های امیدبخش امام باقر علیه السلام است و ضمناً "نمایانگر آنکه آنحضرت موقع خود را در حرکت تدریجی شیعه، در کجا و در چه مرحله‌ئی میدانسته است." با حضرت ابی جعفر (ع) بودیم و خانه پر بود. پیر مردی وارد شد، سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر بخدا سوگند من شمارا و دوستدارنن را دوست دارم و بخدا سوگند که این دوستی از روی طمع به زیورهای زندگی نیست. دشمن شما را دشمن دارم و از او بیگانه و بیزارم و این کینه و خصومت بخاطر خونی نیست که میان ما ریخته شده باشد. بخدا سوگند من امر شما و نهی شما را پذیرنده‌ام و انتظار می‌کشم که زمان پیروزی شما کی فرا خواهد رسید. اکنون آیا برای من امیدی داری؟ فدایت گردم، امام مرد را نزد خود خواند و کنار خود نشانید آنگاه گفت: ای پیر مرد! کسی از پدرم علی بن الحسین علیها السلام عیناً "همین را پرسید. پدرم به او گفت: اگر در این انتظار بمیری بر پیامبر و بر علی و حسن و حسین و علی ابن الحسین فرود می‌آئی و دلت خنک و جانت کامیاب و چشمت روشن خواهد شد و همراه گزاره نویسان بزرگوار خداوند در آغوش آسایش و گشایش جای خواهی گرفت... و اگر زنده بمانی در همین جهان، روزگاری را خواهی دید که چشم تو روشن شود و در آن روزگار با ما و در کنار ما برترین جایگاه را خواهی پیمود... پیر مرد میرفت و امام به او مینگریست و می‌گفت: هر که می‌خواهد بمردی از اهل بهشت بنگرد، بنگرد به این مرد (۱).

حتی گاهی از این اندازه هم فراتر می‌رود. سال پیروزی رامشخص

می‌کند و آرزوی دیرین شیعی را جامه حقیقت می‌پوشاند. ابو حمزه ثمالی گوید:

از ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میگفت: خدا برای این کار (تشکیل حکومت علوی) سال ۷۰ را معین کرده بود. چون حسین علیه السلام کشته شد خدا بر خاکیان خشم گرفت. پس آنرا تا سال ۱۴۰ بتاخیر افکند... ما این موعده را برای شما (دوستان نزدیک) گفتیم و شما آنرا افشاء کردید و پرده استتار این راز را گشودید. پس از آن خدادیگروقتی و موعده را نزد ما معین ساخت. و خدا هر چه را بخواهد محو میکند و هر چه را بخواهد ثبت می‌فرماید. ابو حمزه گوید: این سخن را به ابی‌عبدالله گفتم. فرمود: آری. این چنین بود... (۱)

بیاناتی از این قبیل، تشکیل نظام اسلامی و حکومت علوی را که در آن محیط اختناق و فشار کشنده همچون روه‌یائی دل انگیز، تنها فروغ امید بخش و حرکت زار را بر دل ستم کشیده شیعه می‌افکند، بصورت آینده‌ئی محتوم و تخلف ناپذیر در می‌آورد و بدینگونه بر قدرت و تصمیم آنان در پیمودن فاصله‌هایی که با آن دارند بیشتر فاصله می‌سازد.

۱۹ سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می‌گردد. ۱۹۰ سالی که در آن هم آموزندگی ایدئولوژی هست و هم سازندگی فرد، و هم تاکتیک مبارزه، و هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل و هم حفظ و تداوم جهتگیری سیاسی

و هم تقیه و هم برافروزی زندگی امید هر چه بیشتر و راسخ تر . . . و خلاصه ۱۹ سال مبارزه ، فاصله دشوار و همه جانبه گذاری از روی جدو جهد در سنگلاخی صعب العبور . . . و سرانجام ، هنگامی که این عمر کوتاه و پر برکت پایان میگیرد ، هنگامی که دشمنان سوگند خورده نهضت علوی بارفتن سلسله جنبان این نهضت می پندارند که نفسی براحتی خواهند کشید و فارغ البال از مبارزات تبلیغاتی شیعه ، به در دسرها و گرفتاریهای بی شمار خود در داخل کشور و در مرزها خواهند پرداخت ، خاکستر گرم و سوزنده این کانون مشتعل ، آخرین برق جانشکاف خود را بر بنیان رژیم اموی فرود میآورد . عمری را به افشاگری و تبیین گذرانده بود ، پس از مرگ نیز کار خود را دنبال میکند . بازندگی خود ، آگاهی داده بود ، با مرگ خود نیز به این تلاش ادامه میدهد ، یاران خود را و انبوه مردم بی خبری را که تشنه فهمیدن و اندیشیدن اند درسی تازه و پیامی تازه میفرستد . این پیام نیز مانند نقشه کلی زندگی او ، آرام و عمیق است . دوستان و نیازمندان را بهره میدهد ولی خواب دشمن را بر نمیآشوبد . نمونه‌ئی است از تقیه امام باقر ، و نموداری است از وضع عمومی منش و رفتار وی در آن مرحله زمانی خاص .

کسانی که بعدها تاریخ زندگی امام را ثبت کرده اند نیز از کنار این اقدام بزرگ که در حدیثی کوتاه گنجانیده شده است به غفلت یا تغافل گذشته اند ، آیا میتوان گفت آنرا ندیده اند ؟ کوتاه کنیم ، صورت قضیه این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد دستور میدهد که وی بخشی از دارائی او را ( ۸۰۰ درهم ) در طول ده سال ، صرف عزاداری و گریستن بر او نماید . مکان عزاداری ، صحران منا است . و زمان آن موسم حج . ( ۱ ) همین و بس . موسم حج میعاد برادران دور پاورقی در صفحه بعد

افتاده و نا آشنا است . هزاران " فرد " در آن زمان و مکان ، امکان " جمع " بودن و شدن را می آزمایند . این همدلان نا همزبان ، در آن جا با زبان واحدی خدا را می خوانند و معجزه گرد آمدن ملت ها زیر یک پرچم را مشاهده می کنند . اگر پیامی باشد که می باید به همه ، جهان اسلام رسانده شود ، فرصتی از این مناسبتر نیست . آنگاه عمل حج در چندین روز متوالی انجام میگیرد و در چند نقطه ، کدامیک از این روزها مناسبتر است و کجا از این مکانها ؟ . . . مکه " شهری " است و مردم در یک شهر ، هم پراکنده اند و هم سرگرم ، بعلاوه همه در آن به عمل های حج مشغول اند طواف ، سعی ، نماز و . . . مشعر توفگگاه شبانه‌ئی است کم فرصت و بی امکان ، بیش از ایستگاهی بر سر راه منا نیست .

عرفات توفگگاهی است اگر چه روزانه ولی کوتاه مدت : فقط یکروز ، با صبحی خسته از حرکت و عصری مهیای عزیمت . از همه مناسبتر منا است : حاجی در بازگشت از سفر عرفات ، سه شب آنجا اطاق میکند . فرصت برای آشنائی و گفتگو و همدردی از همه جا بیشتر است . کیست که روزها زحمت رفتن و باز آمدن از مکه را تحمل کند مانند و سرزدن به هر جمع و محفل و مجمع را زمانی و مکانی مناسب است . همه کس بطور طبیعی گذارش به مجلس عزائی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپا است ، می افتد . کم کم مردم آفاق با آن آشنا شده اند . سالها است که جمعی از مردم مدینه کانون اسلام و پایگاه صحابه و

( ۱ ) عن ابی عبد الله ( ع ) قال : قال لی ابی : یا جعفر او ففلی

من مالی کذا و کذا لنوادب تندبنی عشر شین بمناء ایام منا ( بحار

فقها و محدثان بزرگ در این جا در این ایام محفلی میسازند و می گویند . . . . برکهای ؟ بریکی از برجسته ترین چهره های جهان اسلام . بر محمد بن علی بن الحسین . . . مرد بزرگی از دودمان پیامبر سرآمد فقهاء و محدثین ، استاد همه نام آوران فقه و حدیث . چرا از همه جا به اینجا می آیند و از همه جا در اینجا می گویند ؟ و اصلا " چرا می گویند ؟ مگر مرگ او طبیعی نبوده است ؟ چه کسی او را کشته یا مسموم کرده ؟ و چرا ؟ مگر او چه می کرده و چه می گفته ؟ آیا داعیهئی داشته ؟ آیا دعوتی می کرده ؟ آیا برای خلیفه خطری بوده ؟ و آیا و آیا . ده ها استفهام و ابهام و در پی آن ده ها پرسش و کاوش و آنگاه سیل پاسخ از سوی صاحبان عزا و نیز از سوی مطلعینی که اینجا و آنجا در انبوه متراکم و تاریک جمعیت پراکنده اند (۱) : کسانی که از مدینه یا کوفه به اینجا شتافته اند ، و در اصل ، برای همین آمدند که به این سئوالها جواب ، دهند . آمده اند تا مسائل را در فرصتی بینظیر برای مردمی که از سراسر جهان اسلام در اینجا جمع اند تبیین کنند ، و نیز البته ، تا برادران و موالیان را " دیدار " کنند ، خبری بدهند و فرمانی بگیرند . و کوتاه سخن ، دعوت شیعی از هزارها کانال عظیم ترین شبکه تبلیغاتی جهانی آن روزگار .

و این است نقشه موفق امام باقر علیه السلام ، نقشه جهاد پس از مرگ و این است آن وجود برکت خیز که زندگی و مرگش برای خدا و در راه خدا است .

و جعله مبارکاً اینما کان . . . و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا (۱)

امام باقر علیه السلام در ۵۷ سالگی ، در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک در گذشت اوضاع و احوال آشفته و گرفتاریها و سرگرمی های بی شما حکومت اموی در سراسر کشور پهنای مسلمان . مانع از آن نبود که هشام از توطئه و بد سگالی نسبت به قلب طپنده تشکیلات شیعی یعنی امام باقر (ع) غافل بماند . . . به توصیه او ، مزدورانش ، امام را مسموم کردند و طاغیه جبار اموی لذت و سرمستی فتوحاتش در مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگترین و خطرناکترین دشمن خود در داخل کشور ، کامل کرد . . . .

بطوریکه اشاره شد رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق (ع) یکی از پیر ماجراترین فصول خود را میگذرانید . قدرت نمائی های نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و خراسان) و شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و اندلس و اروپا) از سوئی از شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب و خراسان و شمال آفریقا که عموماً " یا غالباً " بوسیله بومیان ناراضی و زیر ستم ، و گاه به تحریک یا کمک سرداران مغول اموی به پا میشد (۱) از سوی دیگر ، وضع نابسامان و

(۱) و مورخ همه آنان را بی استثناء به خوارج منسوب میکند که این خود نمایانگر انگ مخصوص دستگاه خلافت بر این شورشها ←

پریشان ملی در همه جا و مخصوصاً " در عراق — مقر تیولداران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک و حاصلخیز و پر برکت که غالباً " مخصوص خلیفه یا متعلق به سران دولت او بود — و حیف و میل های افسانه ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق خالد بن عبدالله قسری (۱) و بالاخره، قحطی و طاعون در نقاط مختلف از جمله خراسان و عراق و شام . . . . حالت عجیبی به کشور گسترده مسلمان نشین که بوسیله رژیم بنی امیه و بدست یکی از معروفترین زمامداران آن اداره میشد داده بود بر این همه باید مهمترین ضایعه عالم اسلام را افزود . ضایعه معنوی، فکری و روحی .

در فضای پریشان و غمزده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر

و قیامهای غالباً " و لااقل ، بعضاً " حق طلبانه میتواند بود .

(۱) خالد بن عبدالله قسری متهم شد که در آمد سالانه اش سیزده میلیون است هشام به او نوشت . کسی غله نفروشد تا غله امیرالمؤمنین بفروش برسد! خالد که قلباً " با خلیفه یکرنگ نبود در خطبه می گفت: مردم گمان می کنند نرخ ها را من بالا می برم . هر که نرخ ها را بالا برد لعنت خدا بر او باد (میخواست بگوید این کار خلیفه است) زن هشام لباسی داشت که تارهای آن از طلا بود و بر آن نگین های گرانبها آویخته ، چندانکه از سنگینی آن یارای راه رفتن نداشت . قیمت گزاران هرگز نتوانستند برای آن بهائی معین کنند . . . . و خود او فرشی داشت به طول ۱۰۰ زراع و عرض ۵۰ ، بافته از حریر و طلا . . . . (ابن ایرج ص ۲۲۰ و بین الخفاء والخلفاء ص ۲۸ و ۵۶) .

سر مردم بینوا فرود می آمد و می سوخت و خاکستر میکرد پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت ، چیزی در شمار محالات مینمود . رجال روحانی و قضات و محدثان و مفسران که میبایست ملجا و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند نه فقط بکار گره گشائی نمی آمدند غالباً " خود نیز به گونه ای و گاه خطرناکتر از رجال سیاست بر مشکلات مردم می افزودند .

نام آوران و چهره های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف از قبیل ، حسن بصری ، قتاده بن دعامه ، محمد بن شهاب زهری ، ابن بشر ، محمد بن المنکدر و ابن ابی لیلی و دهها تن از قبیل آنان در حقیقت ، مهره هایی در دستگاه عظیم خلافت و یا بازیچه هایی در دست امیران و فرمانروایان بودند .

تاسف آور است اگر گفته شود که بررسی احوال این شخصیت هایی موجه و آبرومند ، آنان را در چهره مردانی سر در آخور تمنیات پلید همچون قدرت طلبی و نامجوئی و کامجوئی ، یا بینوایانی جبان و پست و عاقبت طلب ، یا زاهدانی ریاکار و ابله ، و یا عالم نمایانی سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی ، در ذهن مطالعه گر ، مجسم می سازد . (۱)

(۱) از هزاران نمونه موضع گیری های ننگین و خیانت آمیز و در عین حال ، ابلهانه این حضرات این یک نمونه است و نمایشگر حدیث مفصل . حسن بصری ، مبارزه با حجاج بن یوسف ، آن طغیانگر خون آشام و متجاوز و بی نماز را جایز ندانست و با اینکار مخالفت کرد و چنین گفت :

رای من آنست که باوی مستیزید! چه اگر وی عقوبتی باشد که

قرآن و حدیث که می‌بایست نهال معرفت و خصلت‌های نیک را زنده و بارور بدارد. به ابزاری در دست قدرتمندان یا اشتغالی برای عمر بی‌ثمر این تبه‌کاران و تبهروزان، تبدیل یافته بود. در این فضای مسموم و خفه و تاریک و در این روزگار پر بلا و دشوار بود که امام صادق علیه السلام بار امانت الهی را بر دوش گرفت... و برآستی چه ضروری و حیاتی است "امامت" با آن مفهوم مترقی که در فرهنگ شیعی شناخته و دانسته‌ایم. برای امت سرگشته، و فریب خورده، و ستم شده و بد فهمیده چنان روزگار مظلوم و پر بلائی، قبلا "دیدیم که امامت، سرچشمه دو جریان حیاتبخش است.

تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه توحیدی

و امام عهده دار این دو تکلیف است.

نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب، که خود متضمن مبارزه با تحریف‌ها و دستکاری‌های جاهلانه و مغرضانه است و آنگاه، پی‌ریزی و زمینه‌سازی نظام قسط و حق توحید. (و در صورت وجود چنین نظامی دوام بخشیدن به آن).

اکنون در چنین اوضاع و احوال نابسامانی، امام صادق علیه السلام بار این امانت را بر دوش می‌گیرد و عهده‌دار آن دو تکلیف میشود. در آن واحد، هر دو وظیفه در برابر او قرار گرفته‌است. آیا

خدا بر شما مسلط کرده شما را قدرت آن نیست که عقوبت خدائی را با شمشیر دور سازید و اگر بلائی باشد که نازل شده، صبر کنید تا خدا خودش حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. !!!

(طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۱۹ بنقل نظریه الامامه محمود

به کدام زودتر اقدام خواهد کرد؟

درست است که کار سیاسی، دشواری‌های فراوان دارد و کاری نیست که هشام اموی با همه سرگرمی‌ها و درگیری‌هایش، آن را بر او ببخشد و انتقامی سخت از او نستاند. ولی کار فکری، یعنی مبارزه با تحریف نیز در حقیقت، بریدن شاهرگ دستگاه خلافت است.

دستگاهی که جز با تکیه بر دین انحرافی توان بودن و ماندنش نیست (۱). پس این راهم بر او نخواهند بخشود، نه هشام و نه علمای عامه. عالمانی که در جهت عمومی و رائج جامعه منحط و منحرف در حرکتند و در تلاشی فعال.

(۱) این نکته در خورتامل و دقت بسیار است که با همه انحرافی که رفتار و عینیت جامعه از اندیشه درست اسلامی داشت. باور دینی در ذهن عامه و حتی بسیاری از سران، چندان بود که در عمل و زندگی آنان نقشی حساس‌دارا باشد. و از راه همین باور عمومی که بدبختانه باوری بود به ساخته‌هایی بنام اسلام نه باور به اسلام راستین. رژیم خلافت توانسته بود حیات ننگین خود را حفظ کند. نمونه‌ئی از این پایبندی به باور دینی را که چه نیکو به کار سردمداران می‌آمد، در مسئله "بیعت" میتوان مطالعه کرد. چه بسیار مردمی که با احترام پیمان و بملاحظه اینکه شکستن عهد و مخصوصاً "عهد بیعت، حرام است، با همه خلافت‌کاری‌هایی که از خلیفه می‌دیدند پاس بیعتی را که با او کرده بودند میدانستند و از فرمان او سر نمی‌پیچیدند. و چه بسیار مواردی که "وصیت" و "بیعت" نقش قاطع خود را در امکان تداوم نظام خلافت، بروز دادند و از تلاشی یک رژیم مانع شدند.

از سوی دیگر، اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه انقلابی شیعه آماده است: جنگ است و فقر و استبداد، سه عامل پرورش دهنده انقلاب، و زمینه کار امام پیشین، که جو مناطق نزدیک و حتی نقاط دور را تا حدودی آماده ساخته است.

استراتژی کلی امامت، ایجاد انقلاب توحیدی و علوی است. در فضائی که: گروه لازمی از مردم، ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند.

لازمه منطقی این خط مشی کلی، دعوتی همه گیر است در سراسر محیط عالم اسلام برای تلطیف جواشاعی فکر شیعی در همه ی اقطار. و دعوتی دیگر است برای آماده سازی افراد مستعد و فداکار اعضاء تشکیلات پنهانی شیعه.

دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. یک دعوت مسلکی کامل که میخواهد بکار بردن قدرت را از هر گونه زورگوئی و تجاوز طلبی و تعدی به حق آزادی مردم دور نگاه داشته، اصول و موازین اساسی اسلام را مراعات کند، ناگزیر باید با تکیه به شعور و درک مردم و در زمینه احساس نیاز خواست طبیعی آنان رشد و پیشرفت خود را ادامه دهد. و بعکس، مبارزاتی که هر چند بظاهر با شعارهای مسلکی و مکتبی کار خود را آغاز میکنند ولی در عمل، دست به قدرت نمائی هائی همچون همه ی قدرتمندان می زند و از اصول اخلاقی و اجتماعی خود چشم می پوشد، از این دشواری، فارغ است. و این است راز طولانی بودن جریان نهضت امامت، و نیز سر پیشرفت نهضت های موازی نهضت امامت (مانند بنی عباس) و شکست نسبی این نهضت (این مطلب را به اتکاء به مدارک تاریخی

و با شرح بیشتر در آینده مطرح خواهیم ساخت)

اوضاع و احوال مساعد و نیز زمینه هائی که کار امام پیشین فراهم آورده بود موجب آن میشد که، با توجه به راه دراز و پر مشقت نهضت تشیع، امام صادق (ع) مظهر همان امید صادقی باشد که شیعه سالها انتظار آنرا کشیده است. همان (قائم ی) که مجاهدات طولانی اسلاف خود را به ثمر خواهد رسانید و انقلاب شیعی را در سطح وسیع جهان اسلام، بر خواهد افروخت. اشاره ها و گاه حتی تصریح امام باقر (ع) نیز در پرورش نهال این آرزو مؤثر بوده.

جابر بن یزید میگوید: کسی از امام باقر علیه السلام در باره ی (قیام کننده بعد از او) پرسید امام با دست بر شانه ی ابی عبدالله (ع) کوفت و گفت: این است بخدا قیام کننده ی آل محمد. (۱)

منظور از "قیام کننده" چیست؟ آیا می تواند مقصود "قیام به امر تبلیغ و ارشاد و بیان احکام دین" باشد؟ یا مفهومی که ما امروز از این تعبیر می فهمیم؟ باید گفت: نه. "قیام" در عرف ائمه و شیعه، دارای همان مفهومی است که امروز از این کلمه فهمیده میشود "قیام کننده" کسی است که بر ضد قدرت مسلط، قدرتمندان کمر می بندد و بپا می خیزد. این مفهوم، لزوماً با قدرت نمائی نظامی همراه نیست، ولی به هر جهت، نمایشگریک تعرض و هجوم است. نمایشگر اقدام به کاری سنگین و خطیر است: در زمینه ی فعالیت های فکری، یا سازندگی افراد، یا ایجاد تشکل و رهبری یک نهضت پنهانی، ولی به هر صورت آمیخته با قهر و تعرض.

بنابر این، طبق گفته ی امام باقر (ع) در اینکه فرزندش جعفر

بن محمد (ع) قیام خواهد کرد، بحثی نیست، بیگمان وی میباید حرکت تعرض آمیز خود را آغاز کند گر چه این موضوع که آیا حرکت و قیام او به مرحله‌ی نهائی یعنی اقدام نظامی و سرانجام، پیروزی و بدست آوردن قدرت فائقه خواهد انجامید یا نه؟ چیزی است که تعیین آن با حوادث آینده و چگونگی پیشرفت امور است... و گویا بدین جهت است که در حدیثی دیگر، سرنوشت حرکت و اقدام امام صادق (ع) با لحنی اگر چه نه بدان قاطعیت، ولی ناامیدانه ادا شده است. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام با یکی از یاران نزدیک روبرو است.

ابوالصباح کنانی گوید: امام باقر (ع) به پسرش ابی‌عبدالله (ع) نگریست و گفت: این رامیبینی؟ این از کسانی است که خدا در باره‌ی آنان فرموده است: "اراده‌ی ما چنانست که بر مستضعفان زمین منت نهیم، آنان را زمامداران و وارثان زمین سازیم!" شاید تحت تاثیر همین بیانات بود که اندیشه‌ی قیام و خلافت امام صادق (ع) در میان شیعیان خاص نیز رواج یافته بود و نزدیکترین یاران امام و پدر بزرگوارش، آنرا همچون آینده‌ئی مختوم و به خود نوید می‌دادند. شیخ "کشی" حدیثی نقل میکند که از آن میتوان میزان امیدواری یاران نزدیک را دانست.

یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان مدیون میشود و چون از پرداخت آن عاجز می‌ماند، می‌گریزد ز راه که یکی از برجسته‌ترین شیعیان است نزد امام می‌آید، ماوقع را میگوید و سپس می‌پرسد که اگر "این امر" نزدیک است این شخص مدیون، صبر کند تا با "قائم" خروج کند. و اگر در آن تاخیری هست، با طلبکاران از در مصالحه درآید حضرت در پاسخ به این جمله اکتفا میکند. خواهد شد. ز راه

می‌پرسد. تا یکسال؟ باز امام میگوید. انشاء الله خواهد شد. می‌پرسد. تا دو سال و باز هم می‌فرماید: انشاء الله خواهد شد. و ز راه خود را قانع میکند که "این امر" تا دو سال دیگر واقع خواهد شد (۱) جمله‌ی "این امر" در عرف شیعه وائمه تعبیر کنایه آمیزی است که از آینده‌ی موعود تشیع یعنی کسب قدرت سیاسی و یا اقدام به مقدمات نزدیک آن، مانند تعرض نظامی و "قائم" آنکسی است که این تعرض را فرماندهی و رهبری میکند. و در روایات ما موارد فراوانی وجود دارد که راجع به خصوصیات قیام "قائم" پیشگوئی‌هایی شده است و همه جا مقصود همین قیام کننده‌ئی است که شیعه در طول دوران زندگی ائمه انتظار او را می‌داشته و او را در اشخاص مختلف می‌جسته است.

در روایت دیگری هشام بن سالم که او نیز از چهره‌های برجسته شیعه است نقل میکند که ز راه بمن گفته بود: "بر فراز پایه‌های خلافت کسی غیر از جعفر را نخواهی دید..." چون حضرت ابو عبدالله (امام جعفر صادق "ع") وفات یافت نزد او رفتم و این سخن را بیادش آوردم و بیم آن داشتم که وی انکار کند که چنین سخنی به من گفته است. ز راه در جواب گفت: من آنرا طبق استنباط و نظر خود گفته بودم (۲)

از مجموع این بیانات میتوان نتیجه گرفت که امام در چشم پدر عالمقامش و نیز در نگاه شیعیان مظهر ایده‌آلهای امامت و تشیع است گویا سلسله امامت، او را همچون ذخیره‌ئی برای ثمر بخشیدن به

(۱) رجال کشی ص ۱۵۸ چاپ مصطفوی.

(۲) رجال کشی ص ۱۵۶ و ۱۵۷ چاپ مصطفوی م.

تلاشهای امام سجاد و امام باقر در نظر گرفته است کویا همو است که باید حکومت علوی و نظام توحیدی را باز سازی کند . باید رستاخیز دوباره اسلامی را بر پا سازد ، دوامام پیش از او نخستین مراحل این راه دشوار را پیموده اند و اینک نوبت اوست که گام آخر را بردارد اتفاقاً " موقعیت نیز چنانکه اشاره شد آماده است و امام با استفاده از اوضاع واحوال مناسب ، رسالت سنگین خود را آغاز می کند .

از نخستین روز برانگیختگی تا لحظه ای بدرود زندگی پر تلاش و پیر ثمرش ، ۳۳ سال طول کشید . در این مدت فرازونشیبها و تحولات سیاسی واجتماعی ، شرائط زندگی امام و شیعیان را بارها تغییر داد شاهین ترازوی پیکار ، بسود و بزیان جبهه تشیع ، نوسانها دیده گاه چنان شد که خوشبین ترها پیروزی شیعه را بسی نزدیک و دسترس دیدند و حتی در آمادگی اوضاع برای قدرت نمائی نظامی مبالغه کردند . و گاه چنان که اختناق و فشار ، مجال تنفس نیز به امام و یاران نزدیکش نمی داد و همه آرزوها را بر باد رفته وانمود میکرد . .

و امام صادق (ع) در همه این احوال ، همان رهرو و راهبر مصمم و آگاه و نستوهی بود که در میان صدها آیت یاس و آهنگ امید ، تنها و تنها به رفتن و راه دراز را هرچه بیشتر طی کردن و مرحله های ناگزیر را پشت سر نهادن ، می اندیشد و بس . کارها مایه عشق و اخلاص و ایمانش را در همه حال و هر زمان با شیوه متناسب بیدریغ مبذول می داشت و بار سنگین تکلیف الهی را به سر منزل ، نزدیک می ساخت .

در اینجا لازم است به یکی از تاسف انگیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق علیه السلام مطرح میگردد ، اشاره کنیم و آن اینست که شرح زندگی امام بویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی امیه بود در هاله ای از ابهام قرار

دارد . این زندگی پرماجرا و حادثه خیر که کشمکشها و فرازونشیب های آن از لابلای صدها روایت تاریخی مشهود می گردد . نه در تاریخ و نه در گفتار محدثان و تذکره نویسان ، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نگردیده است . پژوهشگر باید با تکیه بر قرائن و ملاحظه جریان های کلی زمان و مقایسه هر روایت با اطلاعاتی که در باره اشخاص یا حوادث یاد شده در آن ، از منابع دیگر میتوان بدست آورد ، زمان و مکان و خصوصیات حادثه را کشف کند .

شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام بویژه در فعالیت های تشکیلاتی امام با یارانش را در ماهیت این کارها میباید جستجو کرد .

کار پنهانی و تشکیلاتی بطور معمول در صورتیکه با اصول درست پنهانکاری همراه باشد باید همواره پنهان بماند . آنروز مخفی بوده ، بعد از آن نیز مخفی میماند و راز داری و کتمان صاحبانش ، نمی گذارد پای نامحرمی بدانجا برسد . هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند ، خود ، دقائق کار پنهان خود را بر ملا خواهند کرد . به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و حتی فرمانهای خصوصی و تماس های محرمانه سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند .

بیگمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده آنان در می آمد ، ما امروز از همه رازهای سر بمهر دعوت علوی و تشکیلات همه جا گسترده و بسیار محرمانه آن مطلع می بودیم .

علت دیگر را در خصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم، داشته باشد و خاطره‌ای هم از او ثبت شود، بیشک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم، خواسته و گفته و وانمود کرده است. برای مورخ رسمی غیر از سخنان دل‌آزی در باره محکومان که میباید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد جبرها و سخن‌های بسیاری از حاکمان در دست هست که بی زحمت و نیز بی دغدغه میتوان بدست آورد و مزد گرفت و خطر نکرد!

اکنون این حقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری می‌گذاریم همه تواریخ معروف و معتبری که مدارک و مآخذ بیشترین تحقیقات و گزارش‌های بعدی بشمار می‌آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق (ع) نوشته شده است دارای صیغه عباسی است. زیرا چنانکه میدانیم حکومت عباسیان تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه تواریخ معروف قدیمی، در دوران قدرت و سلطنت این سلسله سخت جان، نوشته شده است.

و با این حال، نتیجه قابل حدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام صادق علیه السلام یا هر یک از ائمه دیگر شیعه تحصیل کرده و در کتاب خود ثبت نموده باشد.

این است راز بسیاری از تحریف‌ها و ابهام‌ها در زندگی امام صادق (ع).

تنها راهی که میتواند ما را به خط‌کلی زندگی امام آشنا سازد آنست که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابلای این ابهام‌ها یافته به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می

شناسیم خطوط اصلی زندگی‌نامه‌امام را با آن ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقائق، در انتظار قرائن و دلائل پراکنده تاریخی و نیز قرائنی بجز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق (ع) را ما آنجا که به دیدگاه ویژه بحث ما ارتباط می‌یابد من بدین شرح یافته‌ام

۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت.

۲- تبلیغ و بیان احکام دین بشیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن بر روال بینش شیعی.

۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی.

۴- برکنار نبودن امام در جنبش‌های نظامی علویان.

۵- توصیه‌ها، گفتارها، نامه‌ها و بویژه شعرهای منسوب به آن حضرت که عموماً "از روحیه‌ی پولادین و شورشگر حکایت می‌کند

روال بحث چنین است که نخست هر کدام از این نمودارها را در فصلی بررسی کرده و در آخر فهرستی از فعالیت‌امام را تا آنجا که ممکن شود بطور مرتب و بشیوه تاریخ نویسان و نه بگونه محدثان ارائه دهیم.

### ۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

این موضوع را میباید بارزترین خصیصه دعوت امامان شیعه دانست. از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) در همه دورانهای امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر تشکیل میداده است. . . . این موضوع در قیام خونین حسین بن علی (ع) و پس از آن حتی در جنبشهای امامزادگانی مانند زید بن علی نیز مشاهده میشود.

دعوت امام صادق علیه السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده

است.

پیش از ارائه مدارک این موضوع، لازم است بدانیم که "امامت" در فرهنگ اسلام دارای چه مفهومی است، دعوت به امامت به چه معنا است؟ مضمون واقعی (تبلیغ امامت) در صورتی فهمیده خواهد شد که مفهوم "امامت" دانسته شود.

واژه امامت - که در اصل بمعنای مطلق پیشوائی است در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می گردد. و آن، پیشوائی و رهبری در شئون اجتماعی است، چه فکری و چه سیاسی.

در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت (امام - ائمه) بکار رفته، ناظر به همین معنای خاص یعنی پیشوائی امت است. در موارد پیشوائی فکری و موارد بیشتری، پیشوائی سیاسی یا هر دو پس از رحلت پیامبر و انشغاب فکری و سیاسی مسلمانان که به

چند و چندین فرقه شدن پیروان اسلام انجامید از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژه امامت و امام سرنوشت‌ویژه‌ئی پیدا کرد. بیش از هر معنای دیگر در مفهوم "رهبری سیاسی" بکار رفت و کم کم معانی دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت، بطوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری بوجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را بصورت ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های مرزبندی شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همه این مکتب‌ها را مسئله "امامت" تشکیل می‌داد که همان به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله معمولاً از شرایط و خصوصیات امام یعنی حاکم و زمامدار جامعه سخن میرفت و هر گروه را در اینبار عقیده‌ئی و سخنی بود.

در مکتب تشیع نیز — که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است — امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریه آن مکتب در باره امام، بدینگونه خلاصه می‌گشت که:

امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی، باید از سوی خدا و بوسیله پیامبر معرفی و معین شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقائق دین باشد و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد. و باید از دودمانی پاک و پاکدامنی تولد یافته باشد و باید و باید . . . .

و بدینگونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، بجر رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی رانیز در مفهوم خود فرا گرفت.

هنگامی که شیعه کسی را بعنوان امام می‌شناخت نه تنها اداره امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری، و آموزش دینی، و تصفیه

و تزکیه اخلاقی رانیز از او انتظار میبرد و اگر این وظائف از او ساخته نمی‌بود او را بعنوان "امام بحق" نمی‌شناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت نمائی نظامی و سلحشوری و کشور گشائی — که در نظر دیگران معیارهای بسنده‌ئی بشمار می‌آمدند — قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائقه‌ئی است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنها است. با این بیان، پیامبر نیز امام است.

چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ئی که خود شالوده ریزی کرده بدست اوست. و پس از پیامبر نیز امت را به امامی نیاز هست که بتواند جانشین (خلیفه) وی و متحمل بار مسؤلیت‌های او (واز آنجمله رهبری سیاسی) باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی طبق تصریح پیامبر از آن علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه).

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم. رهبری سیاسی، و آموزش دینی و تهذیب روحی در خلافت و حکومت اسلام که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است، چنانکه بعضی از متفکران برجسته این زمان بدرستی بیان کرده‌اند ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و بعنوان برنامه‌ئی از این هر سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوائی امت نیز میباید بمعنای پیشوائی در این هر سه جهت شیعه بدلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد،

پوشیده مانده (۱) در عرف مسلمانان معاصر خود آن بزرگواران در شمار واضحتربین حذایق بشمار میآمده است. تا آنجا که "کمیت" شاعر نامدار و بسیار هنرمند عرب و یکی از معروفترین چهره‌های شیعی و شهید گرایشهای تند علوی خود، در یکی از چندین قصیده معروف خود در توصیف ائمه اهل بیت آنان را "سیاستمدارانی" می‌داند که برخلاف حاکمان مسلط زمان "سرپرستی و زمامداری انسان‌ها را با چوبانی گوسفندان و چارپایان، یکسان نمی‌سازند" (۲)

اکنون برمی‌گردیم به سخن اصلی یعنی اینکه امام صادق (ع)، نیز مانند دیگر امامان شیعه، بیت برجسته دعوتش را موضوع "امامت" تشکیل می‌داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطعترین مدرک، روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق (ع) بروشنی و باصراحت تمام نقل میکند. همانطور که توضیح خواهم داد امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله‌ئی از مبارزه می‌دید که میبایست بطور مستقیم و صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشش را بعنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به

(۱) برای نمونه کتابهای متعددی که در دهه‌های اخیر از طرف مستشرقین و نیز نویسندگان مسلمان شیعه و سنی نوشته شده و در آن بدون استثناء، نقش ائمه شیعه در قبال مسئله حکومت، نقشی منفی و بی تفاوت و یا حتی سازشکارانه بلکه حتی بکلی دور از سیاست معرفی گردیده است، مطالعه شود مانند = نظریه الامامه لذی الشیعه .  
الشیع والتصوف الامام الصادق والمذاهب الاربعه العباسيون  
الاولئل .

(۲) سیاست لاکم بیری رعیه الناس سوء و رعیه الانعام .

مردم معرفی نماید و قاعدتا " این عمل فقط در هنگامی صورت می‌گیرد که همه مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته است . آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده — آما دگیهای بالقوه در همه جا احساس شده — زمینه‌های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده . لزوم حکومت حق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده است و بالاخره، رهبر، تصمیم راسخ خود را بر مبارزه نهائی گرفته است . بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین بعنوان امام و زمامدار محقق جامعه، کاری عجولانه و بی فایده خواهد بود .

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که امام در مواردی به این بسنده نمی‌کند که امامت را برای خویش اثبات کند، بلکه همراه نام خود، نام امامان بحق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می‌کند و در حقیقت سلسله امامت اهل بیت را بطور متصل و جدائی ناپذیر مطرح می‌سازد .

این عمل با توجه به اینکه تفکر شیعی، همه زمامداران نابحق گذشته را محکوم می‌کرده و آنان را "طاغوت" بشمار می‌آورده، می‌تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد .

در واقع امام صادق (ع) با این بیان، امامت خود را یک نتیجه قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است می‌شمارد و آن را از حالت بیسابقه و بی ریشه و پایه بودن، بیرون می‌آورد و سلسله خود را از کانالی مطمئن و تردید ناپذیر به پیامبر بزرگوار متصل میکند . اکنون به نمونه‌ئی چند از چگونگی دعوت امام، توجه کنید .

جالبترین روایتی که من در این باب دیده‌ام، روایت "عمر بن

ابی المقدام "است که منظره" شگفت آوری را ترسیم میکند .  
روز نهم ذیحجه است ، روز عرفه محشری از خلائق در عرفات  
برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمده اند ، نمایندگان طبیعی مردم  
سراسر مناطق مسلمان نشین ، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه ،  
جمع اند . یک کلمه حرف بجا در اینجا می تواند کار گسترده ترین  
شبکه و مسائل ارتباطی را در آن زمان بکند ، امام ، خود را به این  
جمع رسانده است و پیامی دارد ، میگوید : دیدم امام در میان مردم  
ایستاد . با صدائی هر چه بلندتر با فریادی که باید در همه جا و در  
همه ی گوشها طنین بیفکند و بوسیله ی شنوندگان به سراسر دنیای اسلام  
پخش شود ، پیام خود را سه مرتبه گفت ، روی را بطرف دیگری گرداند  
و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد باز روی را به سمتی دیگر ، و باز همان  
فریاد و همان پیام . . . . و بدین ترتیب ، امام ، دوازده مرتبه سخن خود  
را تکرار کرد . . . . این پیام با این عبارات ادا می شد :

"یها الناس! ان رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی  
طالب ، ثم الحسن ، ثم الحسین ، ثم علی بن الحسین ، ثم محمد بن  
علی ، ثم . . . (۱)

حدیث دیگر از "ابی الصباح کنانی است" که در آن ، امام  
صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف میکند .  
"ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است .  
"انفال" و "صفو المال" در اختیار ما است "صفو المال" اموال  
گزیده های است که طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دستهای  
مستحق را از آن بریده بودند و هنگامیکه این اموال مغضوب ، با

پیروزی سلحشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج میشود  
مانند دیگر غنائم تقسیم نمی شود تا در اختیار یکنفر قرار گیرد و بدو  
حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشد ، بلکه به حاکم اسلامی سپرده  
میشود و او از آن در مصالح عموم مسلمان استفاده می کند . امام در این  
روایت ، خود را اختیار دار "صفو المال" و نیز انفال — که آن نیز  
مربوط به امام است — معرفی میکند و با این بیان بروشنی میرساند که  
امروز حاکم جامعه ی اسلامی ، اوست و این همه باید به دست او در  
اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش بکار رود .

در حدیثی دیگر ، امامان گذشته را یکیک ، نام می برد و به امامت  
آنان و اینکه اطاعت از فرمانشان واجب و حتم است شهادت میدهد و  
چون به نام خود او میرسد سکوت میکند شنوندگان سخن امام ، بخوبی  
میدانند که پس از امام باقر (ع) میراث علم و حکومت در اختیار امام  
صادق (ع) است . و بدین ترتیب هم حق فرمانروائی خود را مطرح  
می سازد و هم لحن استدلال گونه ارتباط و اتصال خود را به نیای  
والا مقامش علی بن ابیطالب (ع) بیان میکند (۱) و در ابواب کتاب  
الحجه از کافی و نیز در جلد ۴۷ بحار الانوار از اینگونه حدیث که  
بصراحت یا به کنایه سخن از ادعای امامت و دعوت به آن است ،  
فراوان می توان یافت .

مدرک قاطع دیگر ، شواهدی است که از شبکه ی گسترده تبلیغاتی  
امام در سراسر کشور اسلامی یاد میکند و بودن چنین شبکه یی را مسلم  
میسازد . این شواهد ، چندان فراوان و مدلل است که اگر  
حتی یک حدیث صریح هم وجود نمی داشت خدشه یی بر حتمیت

موضوع وارد نمی‌آمد .

مطالعه‌گرزندگینامه‌ی نامه‌مدون ائمه از خود می‌پرسید آیا امامان شیعه در اواخر دوران بنی‌امیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ در اینصورت پس نشانه‌های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه بوضوح دیده می‌شود چگونه قابل توجیه است؟ این حمل‌وجوه و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ اینهمه پرسش‌ها از مسائل دینی؟ این دعوت همه جا گستر به تشیع؟ و آنگاه این وجهه و محبوبیت بی نظیر آل علی در بخشهای مهمی از کشور اسلامی؟ و این خیل انبوه محدثان و روایان خراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمانی و مصری در گرد امام؟ ... کدام دست مقتدر، این همه را بوجود آورده بود؟ آیا میتوان تصادف یا پیشامدهای خودبخودی را عامل این پدیده‌های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با اینهمه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی بی استثناء در همه جا انجام میگرفت و حتی نام علی بن ابیطالب بعنوان محکومترین چهره‌ی اسلام در منابر و در خطابه‌ها یاد می‌شد، آیا بدون وجود یک شبکه‌ی تبلیغاتی قوی، ممکن است آل علی در نقاطی چنان دور دست و ناآشنا، چنین محبوب و پیر جاذبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بپیمایند و به حجاز و مدینه روی آورند، دانش دین را که بنا بر عقیده‌ی شیعه، هم چنان سیاست و حکومت است از آنان فراگیرند، و در مورد متعددی بی صبرانه اقدام به جنبش نظام (و بزبان روایات قیام و خروج از

آنان بخواهند؟

اگر تسلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه بود، در خواست قیام نظامی چه معنی میتوانست داشته باشد؟ ممکن است سؤال شود اگر برآستی چنین شبکه‌ی تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته چرا نامی از آن در تاریخ نیست؟ و صراحتاً "ماجرائی از آن نقل نشده است؟

پاسخ - همانطور که پیشتر نیز اشاره شد بطور خلاصه آنست که دلیل این بی‌نشانی را نخست در پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی "تقیه" باید جست که هر بیگانه‌ئی را از نفوذ در تشکیلات امام مانع میشد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان که این خود نیز معلول عواملی چند است... اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی‌رسیدند بی‌گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیت های تبلیغاتی شان داشتند در سینه‌ها میماند و کسی از آن خبر نمی یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی شد.

با این همه چندان اندک نیست روایاتی که در آن از تبلیغات گسترده‌ی شیعی برای امامت اهل بیت، تقریباً "بصراحت سخن رفته است. در این باب، بسنده می‌کنیم به یادآوری حدیثی که میگوید: مردی از اهل کوفه به خراسان رفت و مردم را به "ولایت" جعفر بن محمد (ع) دعوت کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند. و گروهی سرباز زدند و منکر شدند. و فرقه‌ای احتیاط کردند و "فعلاً" دست نگه داشتند... تا آنجا که وقتی یکی از آن احتیاط‌کنندگان، گذارش به مدینه می‌افتد و با امام ملاقات میکند، حضرت به لحنی تعرض آمیز به او میگوید: تو که اهل ورع و احتیاط بودی چرا در

فلان مکان که فلان عمل هوسبازانه‌ی خیانت آمیز را انجام میدادی، احتیاط نکردی؟! ... (۱)

چنانکه میبینیم، تبلیغ‌کننده‌های کوفه‌است، و منطقه‌ی تبلیغ خراسان و نام مرد، پنهان و دعوت وی به ولایت (حکومت) امام صادق و بغیر عمل پذیرندگان، به اطاعت و فرمانبری.

مدرک قابل ملاحظه‌ی دیگر برای مشخص کردن نقطه نظر ائمه و شیعه در دعوت و تبلیغ امامت، مباحثات و مجادلاتی است که میان آنان و رقبای سیاسی‌شان (بنی‌امیه و بنی‌عباس) جریان داشته است، این مباحثات که هم بزبان استدلال‌های کلامی و مذهبی و هم بزبانی رساتر و گویاتر - زبان شعر - صورت می‌گرفته، بروشی میتواند مسلم سازد که هدف از تبلیغات شیعه در زمینه‌ی امامت، آن بوده است که حق حکومت را برای امامان اهل بیت، اثبات کند، پس دعوت آنان به ولایت اهل بیت، در بارزترین ابعادش، دعوت بمبارزه برای باز گرفتن این حق و بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست نااهلان محسوب میگشته است.

دوران امام صادق (ع) را بخاطر معاصر بودنش با نهضت و سپس بقدرت رسیدن بنی‌عباس میتوان از حساسترین دوره‌های اینگونه مباحثات دانست و اشعار شرعی شیعی و همچنین شرعی عباسی را نمایشگری از نقطه نظر آن حضرت بحساب آورد. همچنین در آثار آنان را بر تلاششان در راه بدست آوردن قدرت، سرزنش می‌کنند و یاتکیه بر استدلال‌هایی از نوع استدلال قدرتمندان بیپایه و

همراه با حکم بنی‌عباس را صاحبان واقعی این منصب معرفی مینماید و در مقابل شاعران و ستایشگران جناح علوی را مشاهده میکنیم که با زبان و لحن ویژه‌ی یک جناح مغلوب و خشمگین، حکام غالب یعنی بنی‌عباس را بخاطر جنایات و ناحق‌گرائی‌هایشان محکوم نموده و حق را متعلق به آل علی و آنان را شایستگان و صاحبان حقیقی آن میدانند.

با توجه به پایگاه بلند "شعر مسلکی" در قرنهای اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر معتقد به یک مسلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعاری آنان بکار می‌برده است، طبیعی مینماید که حساب ویژه‌ئی برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته آید، نویسنده‌ی کتاب "العباسیون الاوائل" بدرستی نقش حساس و تعیین‌کننده‌ی ادبیات را در قرنهای ۱ و ۲ که روزگار شکوفائی شعر و خطابه‌ی عربی است، در کتاب خود باز نموده است. مینویسد:

"... ادبیات در دلها، اثر می‌گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب میکرد. شاعران و سخنواران بمنزله‌ی روزنامه‌های آن عصر بودند که هر یک جهتگیری سیاسی ویژه‌ئی را مطرح می‌ساخت و از آن دفاع میکرد و با زبانی مؤثر و شیوه‌ئی رسا، دلائلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه مینمود و دلائل رقبای خود را مردود می‌ساخت (۱).

مثلاً "از سوئی شاعر طرفدار بنی‌عباس برای اینکه خلافت را حق مشروع این دودمان وانمود کند آنان را به پیامبر متصل می

ساخت و ادعا میکرد که میراث پیامبر، ملک طبیعی این خاندان است، و چنین استدلال میکرد که چون در ارث، با بودن عموها، نوبت به دختر زادگان نمیرسد پس میراث حکومت پیامبر متعلق به عمویش عباس، و پس از او حق فرزندان عباس است.

کی یكون و ليس ذاك الكائن لبني البناث وارثه الدعمام (۱) و یا اینگونه که با بودن عمو نوبت به عموزاده نمیرسد.

فابناء عباس هم يرثونه

كف العم لابن لعم في لارث قد حجت (۲)

از سوی دیگر شاعران هواخواه علویان در قصاید خود که غالباً سرشار از نوعی عاطفه‌ی شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است این استدلالها را رد کرده، استدلالهای دیگری و گاه از نوع همانها بر حقانیت ادعای ائمه‌ی شیعه ارائه مینمودند برای نمونه اشاره بر ماجرای غدیر خم "قصیده‌ی معروف سید حمیری"

من كنت مولاه فهذا له مولی، فلم یرصوا ولم یقیعو (۳)

پاسخ به استدلال شاعر عباسی در مورد "میراث عمو" در قصیده‌ی جعفر بن عثمان طائی.

بنت نصف کامل من ماله والعم متروک بغیر سهام (۴)

(۱) "چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که: دختر

زادگان، میراث عموها را مالک شوند"

(۲) "پسران عباس، میراث بر حق اویند، همچنانکه عمو،

مانع از رسیدن نوبت ارث به پسر عمو است"

(۳) "هر کس که من مولای اویم پس این (علی) او را مولاست

و مخالفان بدین زمان، راضی و قانع نگشتند."

اشاره به وراثت از پیامبر در قصیده‌ی دعیل جراحی

اضربهم ارث النبی فاصبحو باهم فیهم حیفه ومنون (۱)

برای کسی که اندک تتبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس

و تاریخ قرن دوم هجری کرده باشد، دستیابی به صدها نمونه از این

نوع محاوره و مناظره‌ی سیاسی بزبان شعر، کار دشواری نیست، بلکه

میتوان گفت که شعر و ادب شیعی در دوران ائمه عمدتاً "به استدلال

و بحث سیاسی و کلامی می پرداخت و از خیالبافی‌های رائج در مدیحه

های فارسی روزگار ما اثری در آن نبود. اکنون مهم آن نیست که

محتوای آن اشعار استدلالی که هریک از دو طرف بر حقانیت مدعای

خود اقامه کرده است تا چه پایه محکم و قابل استناد است. مهم،

توجه به این نکته است که این دو جناح متخاصم که جبهه بندی

سیاسی اعتقادی بزرگ و عامی را در سطح وسیع جامعه‌ی آن روز

مشخص می سازند. چه میگویند و چه ادعا میکنند و هر یک چه حقی

را برای خود قائل میباشند.

همانطور که بروشنی دیده میشود، هر یک از این دو جناح

میکوشند تا حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کند. این

"حق" همان حکومت است. "میراث پیامبر" که در این دو دسته

شعر، بآن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر، آن را متعلق به دودمان

مورد علاقه‌ی خود (علوی یا عباسی) دانسته، چیزی جز "ولایت"

(۴) "دختر، یک نیمه‌ی کامل از مال شخصی را ارث میبرد،

در حالیکه عمو را هیچ سهمی از ارث نیست."

(۱) "میراث پیامبر" ایشان را زیان بخشید، زیرا از هر سو

طعمه‌ی وحشت و مرگ شدند."

و زمامداری مسلمانان نیست. بیگمان، نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از دو تیره‌ی علوی و عباسی از موارث معنوی پیامبر مانند دانش، زهد خصلت‌های برجسته و... برخوردارند. اینها هیچکدام "حقی" نیستند که نزاع بر سر آن را مسئله‌ی "اولویت در ارث" حل کند هیچگاه دو نفر برای اینکه ثابت کنند که دانش یا زهد کسی را بارت برده‌اند به خویشاوندی نزدیک‌تر با وی استدلال نمیکنند. اینگونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک "شیئی یا یک "حق" باشد.

چنانکه دیدیم شعرای زمان امام صادق (ع) مانند سید حمیری و جعفر بن عمان و کمیت با مطرح ساختن مسئله‌ی امامت در اشعار خود و پاسخگویی به شاعران دیگری که در همین مسئله از عباسیان دفاع میکردند، بخوبی نشان میدهند که امام صادق (ع) و شیعیان یعنی عناصر وابسته با آن حضرت، دست‌اندر کار تبلیغات همه جانبه و گسترده‌ئی در جهت باز یافتن و باز گرفتن قدرت سیاسی و راندن رقبای ناصالح خود از صحنه‌ی سیاست بوده‌اند...

در اشعار بلیغ و بسیار هنرمندانه شعرای علوی از قبیل: کمیت، دعبل، فرزندق و بسیار شاعران بزرگ دیگر، شواهد فراوان بر این سخن میتوان یافت. آنچه یاد شد میتواند نمونه‌ی روشنگری از آن همه باشد.

پیش از آنکه این بخش را به پایان برم بیمناسبت نمیدانم که نوع دیگری از اینگونه استدلال را که در قلمروی غیر از شعر مطرح گردیده است، و میتواند نشانی از گسترش دائره‌ی این مدعا در میان گروه‌های متخاصم آن دوره باشد ارائه دهم.

نمونه‌ی مورد نظر، نامه‌ئی است از محمد بن عبدالله حسینی

معروف به "صاحب نفس زکیه" به منصور عباسی. میدانیم که محمد یکی از معروفترین شخصیت‌های بیت علوی بود که یک جنبش نظامی ضد رژیم عباسی را در طلیعه‌های حکومت این سلسله، رهبری میکرد طبق معمول آن روزگار، نامه‌های احتجاج آمیز را طرفین یک مخاصمه حتی در مرحله‌ی درگیری نظامی، نقش مهمی را در پیشبرد هدفهای آنان ایفا میکرد. این نامه‌ها که بسرعت در سطح مردم معمولی نیز پخش و منتشر میشد و همه از مضامین آن مطلع میگشتند، تاثیر قابل ملاحظه‌ای در جلب حمایت و توجه توده‌ی مردم بسوی یک جناح و تقویت روحیه‌ی وابستگی به آن جناح باقی میگذاشت و بدین جهت معمولاً حاوی مردم پسندترین، و قابل قبول‌ترین استدلال‌های طرفین میبود. در یکی از نامه‌هایی که محمد به منصور عباسی نوشته، بروشنی این سخن که خاندان علوی مدعائی جز حکومت نداشته، و آن را حق خود میدانسته و با دعوت مردم به امامت خود در واقع، آنان را به مبارزه علیه رژیم حاکم فرا میخوانده‌اند، اثبات میگردد عبارت مورد نظر در این نامه چنین است. *وان ابا ناعلیا "گان الوصی و گان الامام، فکیف و رثتم ولایته و ولده حیاه؟" (۱) و (۲)*

بنظر میرسد که این استدلال برای رد استدلال رائج بنی عباس در نامه آورده شده است. آنان خلافت و امامت را، میراثی میدانستند که از طریق عباس از پیامبر خدا با آنان رسیده است و با همین استدلال

(۱) " معلوم است که پدر ما علی، وصی پیامبر و امام مسلمانان بود، اکنون با اینکه فرزندان او زنده‌اند چگونه شد که شما حکومت را از او بارت بردید؟ "

(۲) طبری ج ۶ ص ۱۹۵ بنقل. جهاد الشیعه ص ۴۳.

ناموجه ذهن مردم را برای قبول حکومت این عناصری که جز خویشاوندی با رسول خدا هیچ امتیازی نداشتند، آماده میساختند و محمد با این بیان روشن که در همان روال و در آن منطقی تر است، راه استدلال را بر رقبای خود می بندد، در این بیان اولاً "بتعبیر امام و مفهوم و مورد استعمال آن و ثانیاً "داعیه" محمد که به هر حال، یکی از عناصر مبرز بیت علوی است بروشنی مشاهده میگردد.

۲ — تبیین احکام بشیوه خاص شیعی و تفسیر قرآن بر روال بینش اهل بیت .

این نیز یک خطر روشن در زندگی امام صادق (ع) است . بشکلی متمایزتر و صریحتر و صحیح تر از آنچه در زندگی دیگر امامان میتوان دید تا آنجا که فقه شیعه "فقه جعفری" نام گرفته است و تا آنجا که همه کسانی که فعالیت سیاسی امام را نادیده گرفته اند، بر این سخن هم داستانند که امام صادق (ع) و سיעترین یا یکی از وسیعترین حوزه های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است . در این میان، چیزیکه از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام، پوشیده مانده است مفهوم سیاسی و متعرضانه این عمل است و ما اکنون به آن میپردازیم .

مقدمتاً "باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه دستگاه های دیگر حکومت، متفاوت است که این، فقط یک تشکیلات سیاسی نیست، بلکه یک رهبری سیاسی — مذهبی است نام و لقب "خلیفه" برای حاکم اسلامی نشان دهنده همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است .

جانشین پیامبر است و پیامبر آورنده یک دین و آموزنده اخلاق و البته در عین حال، حاکم و رهبر سیاسی است .

پس خلیفه در اسلام، بجز سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست . این حقیقت مسلم، موجب آن شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از

آگاهی‌های دینی بسیار کم نصیب و گاه بکلی بی نصیب بودند، در صد برآیند که این کمبود را بوسیله رجال دینی وابسته به خود تامین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند فایده دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدارستم پیشه و مستبد، بسهولت می‌توانستند احکام دین را به اقتضای "مصلح" تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد — که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست حکم خدا را بخاطر خدایگان دگرگون سازند.

کتاب نویسان و مورخان قرنهای پیشین، نمونه‌های وحشت انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رای را که غالباً "دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده‌اند که در یکی از بخش‌های آینده بمناسبت، گوشه‌ئی از آنها اشاره خواهیم کرد. این کار که در روزگارهای نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت، کم کم شکل فتوی نیز یافته بود و لذا در اواخر دوران بنی امیه و اوائل بنی عباس فقهای بسیار بودند که با استفاده از شیوه‌های بدعت آمیز همچون قیاس و استحسان، احکام اسلامی را طبق نظر خود که در واقع غالباً "نظر قدرتمندان حاکم بود — صادر میکردند.

عیناً "همین عمل در باره تفسیر قرآن نیز انجام میگرفت. تفسیر قرآن بر طبق رای و نظر مفسر، از جمله کارهایی بود که می‌توانست با سانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است که او نیز اکثراً "همان را می‌خواست که حاکم

خواسته بود — معتقد کند.

بدینگونه بود که از قدیمترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد. یکی جریان وابسته به دستگاه‌های حکومت‌های غاصب، که در موارد بسیاری حقیقت‌ها را فدای مصلحت‌های آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی حکم خدا را تحریف میکردند. و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی، مقدم نمی‌ساخت و قهراً "در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاقت مزدورش قرار میگرفت. و از آنروز در غالب اوقات شکل قاچاق و غیر رسمی داشت.

با این آگاهی، بوضوح میتوان دانست که "فقه جعفری" در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق (ع) فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود. بلکه در عین حال، دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل میکرد.

نخست و مهمتر، اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم یعنی در واقع، عدم صلاحیتش برای تصدی مقام "خلافت". و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه‌کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق (ع) با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن بشیوه‌ئی غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت عملاً "به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت، بدینوسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاقت رسمی را یک ضلع مهم حکومت خلفا بشمار می‌آمد، تخطئه میکرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی اش تهیدست می‌ساخت. در اینکه دستگاه حکومت بنی‌امیه تا

چه اندازه به مفهوم معارضه آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق (ع) توجه داشت. سند روشن و قاطعی در دست نیست. ولی گمان قوی بر آنست که در زمان بنی عباس و مخصوصاً "منصور" که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و بخاطر اینکه سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود از نکته‌های دقیق در زمینه مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیر مستقیم، توجه پیدا شده‌اند.

تهدیدها و فشارها و سختگیری‌های نامحدود منصور نسبت به فعالیت‌های آموزشی و فقهی امام که در طی بسی روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله ناشی از همین توجه و احساس بوده است. و نیز تاکید و اصرار فراوان وی برگرد آوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود که باز مضمون چندین روایت تاریخی است از احساس همین نیاز، نشأت می‌گرفته است.

در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، بهره‌گیری از عامل "بی‌نصیبی خلفاء از دانش" بعنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق حکومت کردن نیست، بوضوح مشاهده می‌شود یعنی اینکه امام همان مضمون متعترضانه‌ی را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً "نیز در میان می‌گذارده است."

در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است: "نحن قوم، فرض الله طاعتنا وانتم تتبعون بمن لا يعذر الناس بجهالت" (۱).  
(مائیم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته

است. در حالیکه شما از کسانی تبعیت می‌کنید که مردم بخاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند). یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نااهل، دچار انحراف گشته، به راهی جز راه خدا رفته‌اند، نمی‌توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: (ما به تشخیص خود راه خطا را نیمودیم، این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند). زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود، کاری خلاف بوده است، پس نمی‌تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند. (۱)

این مفهوم که: رهبری سیاسی در جامعه‌ای انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است. لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان قبل و بعد از امام صادق (ع) نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی (ع) از قول جد بزرگوارش امام محمد باقر (ع) "سلاح" را در سلسله امامت به تابوت در میان اقوام گذشته بنی اسرائیل، همانند می‌کند. "سلاح در میان ما همچون تابوت است در میان بنی اسرائیل، که نزد هر کس بود نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما

(۱) قرآن نیز همین مضمون را در چندین جا بزبانهای گوناگون تکرار کرده. از ستیزه‌تابعان و متبوعان راه ضلال سخن گفته و از شکوه تابعان که: ما را این پیشوایان گمراه به گمراهی کشاندند... و سرانجام، این را نیز یادآور شده که چنین عذری از هیچکس پذیرفته نمی‌شود و سرنوشت همسانی این هر دو گروه گمراه انتظار است. رجوع شود به آیه ۱۶۷ سوره بقره - آیه ۹۱ تا ۱۰۲ سوره شعراء - آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سباء - آیه ۹۷ سوره نساء.

نیز سلاح نزد هر کس باشد رهبری و زعامت متعلق به اوست" (توجه شود به شکل سمبولیک و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر) ، راوی آنگاه می پرسد: "فیكون السلاح مزایلا للعلم؟" یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست (۱) و امام در پاسخ میگوید: "نه" (۲) یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را با هم دارا باشد.

پس امام از سوئی شرط امامت را ، دانش دین و فهم درست قرآن میداند و از سوی دیگر ، با گستردن بساط علمی و گردآوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم دین بشیوهئی مخصوص — که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و بطور کلی مغایر با دین شناسی رائج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است — عملاً "دین شناسی خود و دین ناشناسی دستگاه خلافت را — با تمامی علمای وابسته و نام و نشان دارش — اثبات میکند . و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام به مبارزه خود بعدی تازه می بخشد . همانطور که قبلاً" اشاره شد . نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت ، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چم و خم های کنار آنان بصیرت داشتند ، نقش متعرضانه این درس و بحث و حدیث و تفسیر را بیش

(۱) این معنی برای کلمه "مزایلا" مستفاد از گفتار عالم حدیث

شناسی معروف ، علامه مجلسی است در کتاب مرآت العقول .

(۲) کافی ج ۱ ص ۲۳۸ .

از اسلاف اموی خود درک میکردند گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای رذالت آمیزش با امام صادق (ع) مدتها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین بآنان و نیز مردم را از رفت و آمد و سئوال از آنحضرت منع کرد . تا آنجا که بنقل "مفضل بن عمر" چهره درخشان و معروف شیعی ، هرگاه مسئلهئی در باب زنا شوئی و طلاق و امثال اینها نیز برای کسی پیش میآمد ، بآسانی نمی توانست به پاسخ آنحضرت دست یابد . (۱)

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۳۸ .

۳ - وجود تشکیلات پنهانی سیاسی - ایدئولوژیک .

اندکی پیش از این اشاره شد به اینکه امام صادق علیه السلام در اواخر دوران بنی امیه ، شبکه تبلیغاتی وسیعی را که کار آن ، اشاعه امامت آل علی (ع) و تبیین درست مسئله امامت بود رهبری میکرد . شبکه‌ئی که در بسیاری از نقاط دور دست کشور مسلمان بویژه در نواحی عراق عرب و خراسان ، فعالیت‌های چشمگیر و ثمر بخشی را در باره مسئله امامت ، عهده دار بود .

ولی این ، تنها یکروی مسئله و بخش ناچیزی از آن است .

موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق (ع) و نیز دیگر ائمه ، از جمله مهمترین و شورانگیزترین و در عین حال ، مجهولترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه پرماجرا است . همانطوریکه قبلا " گفتیم ، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی توان و نمی باید در انتظار مدارک صریح بود . نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتا " به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد . این چیزی نیست که بتوان بآن اعتراف کرد . انتظار معقول ، آنست که اگر روزی هم دشمن بوجود تشکل پنهانی امام ، پی برد و از خود آنحضرت یا از یکی از یارانش در آنباره چیزی پرسید ، او بکلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آنرا یک سوءظن یا تهمت بخواند . این ، خاصیت همیشگی کار مخفی است . البته از کاوشگر تاریخ زندگی ائمه ، انتظار هم نمی

توان داشت که بدون مدرکی و دلیل قانع کننده‌ئی وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد. باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهرا " ساده‌ئی بود که اگر چه نظر بیننده عادی را جلب نمی‌کند ولی با دقت و تامل، خبر از جریان‌های پنهانی بسیاری میدهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دوقرن و نیمه زندگی ائمه نظر شود. وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه تقریبا " مسلم میگردد.

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن، یعنی مجموعه‌ئی از کادرهای منظم و فرماندهی‌های منطقه‌ئی و شهری و غیره نبوده و نمی‌تواند باشد. تشکیلات بمعنای جمعیتی از مردم که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب طپیده و مغز فرمان دهنده، انجام می‌داده و میان خود نوعی روابط و نیز احساسات نزدیک و خویشاوندانه می‌داشته‌اند.

این جمع در زمان علی علیه السلام (یعنی در فاصله بیست و پنجساله میان سقیفه و خلافت) همان خواص صحابه‌ئی بودند که علیرغم تظاهرات حق بجانب و عامه پسند دستگاه خلافت، معنقد بودند که حکومت حق برترین و فداکارترین مسلمانان یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام است و تصریح پیامبر به‌جانشینی علی از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام، صریحا اعلام کردند، بعدها نیز با اینکه طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و حتی همکاری با خلفای نخستین، وادار میساخت آنان نیز در روند معمولی و عادی جامعه اسلامی قرار گرفتند، لیکن هیچگاه

رای و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره " پیروان علی " باقی ماندند. و به همین علت بود که بحق، نام " شیعه علی " یافتند و به این جهتگیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره‌های معروف و افتخارآمیزی همچون. سلمان، ابوذر، ابی بن کعب، مقداد عمار، حدیفه، ... در این شمارند.

شواهد تاریخی تائید میکند که این جمع، اندیشه شیعی یعنی اعتقاد بر لزوم پیروی از امام بمثابه پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی را همواره به شیوه‌های مصلحت و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می‌داده و تدریجا " بر جمع خود می‌افزوده‌اند. کاری که برای تشکیل حکومت علوی بمنزله مقدمه‌ئی واجب محسوب می‌گشته است.

پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) در سال ۳۵ به حکومت رسید تنها کسانی که به معیارهای شیعی در زمینه حکومت و امامت اذعان داشته و امام را بر اساس آن معیارها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیر مستقیم امام در دوران بیست و چند ساله گذشته بودند، دیگران یعنی اکثر مردم هر چند در حوزه رهبری امام می‌زیستند و عملا " در جهت تفکر شیعی، گام برمی‌داشتند از آن وابستگی فکری و روحی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی در آورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دو گونگی در میان طرفداران امام است که برخورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن حضرت کسانی مانند عمار و مالک اشتر و حجر بن عدی و سهل بن حنیف و قیس بن سعد و ... کسان دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص و ... توجیه و تعطیل می‌شود. باید قبول کرد که اگر هم براستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار

انجام گرفته طرح و زمینه آن ، از مدتها پیش از آن در سخنی از امام علی بن ابیطالب (ع) خطاب بیاران نزدیکش ، پیش بینی و پیش گوئی شده است ، امام در این لحن ، چنین میفرماید :

پس از حادثه صلح امام حسن (ع) اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت ، گسترش اندیشه شیعی و سروسامان دادن به این جمع پیوسته و خویشاوند بود که اکنون بر اثر سلطه‌ای ظالمانه سلطان اموی و فشاری که بر آن وارد می‌آمد ، می‌توانست از تحرک و دینامیس بیشتری برخوردار باشد و همواره چنین است که اختناق و فشار بجای آنکه عامل گسیختگی و تلاش نیروهای منسجم و تحت فشار باشد ، موجب هر چه پیوسته تر و راسخ تر و گسترده تر شدن آنست . جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی ، حراست آنان از گزند توطئه‌های بی امان ضد شیعی دستگاه اموی ، گستردن تفکر اصیل اسلامی در دایره‌ئی محدود ولی پر عمق ، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان ، انتظار فرصت مناسب و سرانجام ، قیام و اقدامی بجا و بموقع که نظام جاهلی بنی‌امیه را منفجر ساخته ، دوباره نظام اسلامی و علوی را جایگزین آن نماید . . . این بود استراتژی امام حسن (ع) و آخرین علتی که پذیرش صلح را برای آنحضرت اجتناب ناپذیر می‌ساخت .

گویا به همین جهت بود که پس از حادثه صلح در سال وقتی جمعی از شیعیان به سرکردگی مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرو خزاعی به مدینه که امام ، تازه از کوفه بدانجا بازگشته و آن شهر را مجدداً " پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود ، نزد آنحضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح ساختند ، امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد

خود به خلوت خواند و با بیاناتی که به هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت و آنان هنگامی که به نزد یاران و همسفران خود بازگشتند به سخنی کوتاه و سربسته فهمانند که موضوع قیام نظامی ، منتفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند .

با توجه به این قرائن است که حسین مورخ هوشیار معاصر عرب معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره معروف شیعی با امام حسن (ع) دیدار و مذاکره کردند .

"آنگاه که مرا از دست داده باشید بسا چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید . بیعدالتی ، دشمنی ، انحصار طلبی ، سبک شمردن حق خدا و بیمناسکی بر جان . . . . هنگامی که چنین شود باید خویشتن را بطور جمعی بوسیله پیوندی خدائی محافظت کنید و به پراکندگی دچار نشوید ، مقاومت و نماز (یاد خدا) و تقیه (پنهانکاری) را پیشه سازید و بدانید که خداوند (هر لحظه به رنگی درآمدن) را از بنده گانش مبعوض میدارد . از حق و اهل حق مگذرید ، زیرا هر آنکس که دیگری را بجای ما انتخاب کند دنیا را از دست خواهد داد و گنهگار از این جهان رخت بر خواهد بست . (تحف العقول چاپ اعلی ص ۸۲) .

این سخن که آشکارا ترسیمی از مهمترین نابسامانیهای دوران اموی ، و فرمانی دایر بر تشکل و سازمان گیری و هماهنگی است ، در شمار جالبترین اسناد مربوطه به حزب شیعه است . و همین طرح است که در دیدار امام حسن و دو نفر از زبده‌ترین شیعیان ، شکل عملی و عینی می‌یابد . بیگمان همه پیروان و شیعیان از این نقشه بسیار

هوشمندانه مطلع نبودند. راز اعتراض‌ها و ایرادهائی هم که از سوی دوستان بر آنحضرت وارد می‌آمد همین بود، ولی پاسخی که گویا کرارا "به این مضمون: "چه معلوم است؟ شاید این برای شما آزمونی باشد (برای دشمن شما) بهره‌ای زوال‌پذیری... (۱)" از آنحضرت شنیده می‌شد، اشارتی پنهان به همین سیاست و تدبیر، داشت.

در طول حکومت جبارانه بیست ساله معاویه با شرح دردآوری که مورخان از چگونگی تبلیغات ضد علوی او در همه نواحی کشور نوشته‌اند، و تا آنجا که لعن بر امیرالمؤمنین (ع) همچون سنتی، رائج و متداول گشته بود، و با مشهود نبودن فعالیت نمایان و بارزی از سوی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، تنها وجود چنین پیوستگی و تشکلی بود که به رشد اندیشه شیعی و افزایش آمار شیعیان در سراسر حجاز و عراق امکان می‌داد. بیست سال پس از واقعه صلح، نگاهی به عرضه فکری این مناطق بافکنیم.

در کوفه رجال شیعه، نام آورترین و معروفترین چهره‌های با شخصیت‌اند. و در مکه و مدینه و حتی در برخی از نواحی دور دست، شیعیان مانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع می‌باشند.

وقتی پس از چند سال یکی از سران شیعه (حجر بن عدی) به قتل میرسد در نقاطی چند از کشور علیرغم اختناق شدید، فریاد

(۱) این وضعیت با بافت کنونی جوامعی که تحت رهبری و زمامداری احزاب اداره میشوند تا حدودی و از جهاتی قابل مقایسه و تشبیه است.

اعتراض بلند میشود و شخصیت معروفی در خراسان بدنبال اعتراض خشم‌آلودی، از شدت اندوه جان می‌سپرد (۱).

پس از مرگ معاویه هزارها نفر با امام حسین (ع) نامه می‌نویسند و آن حضرت را برای قیام به کوفه دعوت میکنند. پس از شهادت امام، دهها هزار نفر به‌گروه انتقامگیران می‌پیوندند و در واقعه "توابین" یا در سلک سپاه مختار و ابراهیم بن مالک بر ضد حکومت اموی می‌شورند.

نگرنده تاریخ اسلام از خود می‌پرسد. آیا رواج تفکر و گرایش‌های شیعی تا این اندازه جز در سایه یک فعالیت حساب شده تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان متحد یکدل و یکجهت، یعنی از سوی همان تشکیلاتی که امام حسین (ع) تولد آنرا بلافاصله پس از صلح امام حسن (ع) حدس زده است، ممکن و معقول است؟ بیشک، پاسخ، منفی است، تبلیغات حساب شده دستگاه مسلطاموی را که بوسیله صدها قاضی وقاری و خطیب و والی اداره میشد. جز با تبلیغات حساب شده دیگری که از طرف یک جمع پیوسته و یکجهت وابسته پنهان اداره شود، نمی‌توان پاسخ گفت و حتی در مواردی خنثی کرد. در نزدیکی‌های مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیشتر و آهنگ آن شتابنده‌تر بود.

تا آنجا که فرماندار مدینه بر سر گزارشی که از فعالیت‌های امام بدست آورده بود. به معاویه نوشت. اما بعد، عمر بن عثمان (مامور مربوطه) گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناسان حجاز نزد حسین رفت و آمد می‌کنند و گم‌گام قیام او هست. من در این باره تفحص

(۱) صلح امام حسن (ع)

کردم و خبر یافتم که وی (حسین) هم اکنون قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد. نظر و فرمان خود را بنویس... (۱)

پس از واقعه کربلا و شهادت امام، فعالیت سازمان یافته شیعیان در عراق، بمراتب منظم تر و پر تحرک تر شده بود و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه که بسیاری از آنان در برابر ضربه دستگاه خلافت غافلگیر شده و نتوانسته بودند خود را به صحنه پیکار عاشورا برسانند.

آنها ایجاد کرده و سوز تاسف و درد ایشان بدان رنگ و جلا میداد...

طبری مورخ معروف قرن می نویسد: "آن گروه (شیعه) پیوسته مشغول بودند به جمع آوری سلاح و تهیه آمادگیهای جنگی و دعوت پنهانی مردم — چه شیعه و چه غیر شیعه به خونخواهی حسین — پس گروه از پی گروه و از پس به دعوت آنان پاسخ میدادند و بآنان می پیوستند و کار بر این شیوه بود تا یزید بن معاویه بمرد" (۲)

مولف جهاد الشیعه (۳) بدرستی اظهار نظر میکند که "جمعیت شیعه پس از شهادت حسین علیه السلام همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی بآن یکپارچگی میداد و دارای گرد آمده های رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر گشت و گروه "توابین" نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود (۴)

(۱) ثورة الحسين ص ۱۱۸ بنقل از اعیان الشیعه والخبار

الطوال.

(۲) طبری ج ۷ ص ۴۶ بنقل جهاد الشیعه ص ۲۸

(۳) خانم سیمرت مختار اللیثی.

(۴) جهاد الشیعه ص ۲۷.

چنانکه از مطالعه حوادث تاریخی و نیز از نظرات ابن مورخان فهمیده میشود، در حوادث زمان معاویه و همچنین رخداد های پس از شهادت امام حسین (ع) تنها ابتکار عمل و طراحی و رهبری این حوادث، مربوط به شیعیان و در دست آنان بود، وگرنه بسیار بودند، کسانی از مردم معمولی که بخاطر انگیزه های انسانی یا نارضائی از دستگاه حکومت اموی و یا انگیزه ها و علل دیگر عملاً "با شیعیان همگام گشته و به همراه آنان در میدانهای پیکار یا در اقدام هایی که دارای صبغه شیعی بود شرکت میکردند. بنا بر این نباید تصور کرد که همه کسانی که در ماجراهای گوناگون آن بخش از تاریخ شرکت جسته و در آن نقشی فعال یا عادی داشته اند در شمار شیعیان — یعنی تشکیلات منظم و حساب شده ائمه — می بوده اند.

نکته ای که با توضیح بالا می خواهم بر آن تاکید کنم اینست که تا روزگار مورد بحث، یعنی پس از شهادت امام حسین علیه السلام، نام و اصطلاح شیعه مانند دوران امیرالمومنین علیه السلام، فقط بر کسانی اطلاق میشد که از نظر اندیشه و عمل با امام راستین، دارای رابطه مستحکم و مشخص بودند.

همین جمع بودند که پس از صلح امام حسن علیه السلام بفرمان آنحضرت تشکیلات پیوسته شیعی را به وجود آوردند و همین ها بودند که با تبلیغات دامنه دار و عمیق خود کسانی را به درون مرز آن تشکیلات در آورده و کسان بیشتری را که از لحاظ اندیشه و ایدئولوژی همپا و همانند آنان نبودند، بماجراهای شیعی کشانیده بودند بیگمان، روایتی که در اوائل این گفتار، از امام صادق (ع) نقل کردیم که جمع مومنان پس از حادثه عاشورا را به سه یا پنج نفر محدود میکرد، ناظر به کسانی از این دسته است، یعنی شیعیان و پیروان استوار

ائمه، کسانی که در حرکت و سیر تکامل پوی انقلاب علوی وهاشمی دارای نقشی آگاهانه و تعیین کننده بوده‌اند.

بر اثر تلاش پنهانی وظاهرا آرام امام سجاد (ع) این جمع عناصر بالقوه خود را بازیافته و جذب کرد وگسترش یافت وهمانطور که امام صادق در روایتی که هم اکنون بدان اشارت رفت بیان فرموده: مردم پیوستند وفزونی گرفتند. و خواهیم دید که در دوران امام سجاد وامام باقروامام صادق علیه السلام همواره همین جمع بود که حرکات شبه انگیزش، سران رژیم خلافت را به هراس می افکند و گاه به عکس العمل های خشونت آمیز بر می انگیزد.

در عبارتی کوتاه، نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه بر آنکسی اطلاق نمی شد که فقط محبت خاندان پیامبر را در دل داشته باشد یا صرفا به حقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد هر چند در حوزه فعالیت و حرکتی که مرکز و محور آن امام بود شرکت نداشته باشد. بلکه بجز اینها "شیعه بودن" یک شرط اساسی و حتمی داشت . . . . و آن عبارت بود از پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت باز یافتن حق عصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی، در سطوح مختلف فکری، سیاسی و احیانا نظامی انجام می گرفت، این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه "ولایت" نامیده میشود.

در واقع، شیعه نامی بود برای حزب امامت. حزبی که به رهبری امام به فعالیت های معینی سرگرم بود و همچون همه حزب ها و سازمان های متعرض در دوران اختناق، با استتار و تقیه می زیست . . . این، چکیده و عصاره نگاهی دقیق به زندگی ائمه و بویژه امام صادق (ع)

است. همانطور که قبلا گفتیم این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلائل صریح نشست، چرا که هرگز بر سر در یک خانه پنهان، نباید و نمی توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند. "این یک خانه پنهان است" اگر چه نمی توان هم بدون قرائن حتمیت بخش، وجود آن را مسلم دانست.

پس شایسته آن است که به جستجوی قرائن و شواهد و اشارات برخیزیم.

از تعبیرات بسیار پر معنی که در روایات مربوط به زندگی ائمه یا در سخن مؤلفان قرنهای نخستین، نظر بیننده دقیق را جلب میکند، تعبیر "باب" و "وکیل" و "صاحب سر" است. بجز روایات محدثان بزرگ شیعه نیز با تتبع و بررسی خستگی ناپذیری که در روایات گزارشگر زندگی امامان داشته‌اند، کسانی از یاران ائمه را با عنوان "صاحب سر" یا "باب" یا "وکیل" معرفی کرده‌اند. ابن شهر آشوب محدث و رجالی برجسته شیعه در شرح حال چند نفر از امامان، کسی را بعنوان "باب" آن امام معرفی میکند. مثلا "در احوالات امام سجاد (ع) (وگان بابه یحیی بن ام طویل) و در شرح حال امام باقر (ع). "وگان بابه جابر بن یزید الجعفی" و در شرح حال امام صادق (ع). "وگان بابه محمد بن سنان" در رجال کشی در باره زراره و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر، تعبیر، "مستودع سری" (مانند او رازمن) و در کتب حدیث در باره معلی بن خنیس تعبیر "وکیل" از قول امام صادق (ع) نقل شده است هر کدام از این تعبیران هم که از امام نقل نشده و گفته مؤلفان قدیمی شیعه باشد، بیشک محصول تتبعی وسیع در زندگی ائمه و نتیجه استنباطی است که خصوصیات آنرا وی بدست داده است. و

به هر حال ، انتخاب این تعبیرهای پر معنی ، حاکی از خصوصیات جالب و مهم در زندگی ائمه است .

این سه تعبیر: "در" "کارگزار" و "رازدار" برای هرکسی که در خود این کلمه‌ها اندکی دقت بخرج دهد نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیت‌های ظاهری ائمه و یا در بطن همین فعالیتها ، وجود داشته‌است . خوب است اندکی به تأمل در این سه تعبیر پردازیم .

"رازدار" یا "امانتدار راز" .

تا کسی "راز"ی نداشته باشد "رازدار"ی هم ندارد . این راز در زندگی امامان شیعه چیست ؟ این چیست که همه یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تحمل آن نیست و فقط کسانی معدود و انگشت شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تحمل آن نائل آمده‌اند شرف "رازداری" یافته‌اند ؟ در زبان معمولی شیعیان روزگاران اخیر که همه چیز را از دور می‌نگرند این راز "امامت" است . ولی راز امامت چیست ؟ آیا اسرار غیبی و ماوراء الطبیعی است ؟ تمکن و قدرت بر کارهای خارق العاده و آوردن معجزه‌ها و آگاهی از غیب ؟ من بی آنکه در امکان چنین قدرتمندی‌ها و آگاهی‌ها از انسانی چنان والا و محتشم ، چیزی بر خلاف خرد و دانش بیابم ، و بی آنکه این مدعا را با شناختی که از انسان و جهان در جهان بینی اسلام بدست می‌آید منافی بدانم ، این را نمی‌پذیرم که "راز امام" در چنین مسائل ماوراء الطبیعی خلاصه شود . معجزه‌گری و غیب‌گوئی امام ، چیزی است که اگر بتوان گفت و به اثباتش رساند هیچ دلیلی بر صدق دعوت امام از آن بهتر و مؤثرتر نمی‌تواند بود .

چرا امام بیاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی ، چندان

توصیه و تاکید کند که در کتب حدیث شیعه ، بابتی با عنوان "باب الکتمان" (۱) پدید آید . این راز باید چیزی باشد که در صورت بر ملا شدنش ، جمع شیعه و خود امام را خطری بزرگ تهدید کند و آن چیزی غیر از امور غیبی و ماوراء الطبیعی است .

آیا مربوط به معارف شیعی است ؟ تفسیری که شیعه از اسلام میکند و نظر خاصی که در فقه و احکام شرع ارائه میدهد ؟ در اینکه این معارف در دوران اختناق اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود ، با همه کس مطرح نگردد و نااهلان را به آن راهی نباشد . حرفی نیست . ولی با این همه ، این رانمی‌توان "راز" امام دانست . این معارف با همه اختصاصی بودن در صدها حوزه حدیث و فقه در چندین شهر بزرگ کشور مسلمان آن روز ، مطرح بود . شیعیان ، آن را برای یکدیگر نقل و شرح و تفسیر میکردند و همچون وظیفه‌ئی در آموختن آن بیکدیگر می‌کوشیدند . به سخنی دیگر ، این معارف ، اختصاصی بود ولی راز امام نبود .

اختصاصی ، یعنی اینکه رواج و رونق آن محدود به جمع شیعه است . غیر شیعه فقط در شرایطی خاص می‌تواند بدان دست یابد . ولی چنین نبود که تعداد انگشت شماری از یاران و صحابه امام آنرا بدانند و دیگران نه تنها از آن مطلع نباشند ، که راهی هم بآن نداشته باشند ، و شیعیان خاص حق نداشته باشند آن را به ایشان بگویند . . . . .

و یا مسائل و مطالبی در پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام است یک "جمع" که با هدفی انقلابی و با ایدئولوژی راهنما ، در میدان مبارزه سیاسی و فکری گام می‌نهد ، دارای اسراری است .

تاکتیک‌های پیش‌بینی شده، زمان و مکان اقدام‌های بزرگ، نام‌ونشان و تکلیف مهره‌های مؤثر، منابع مؤثر مالی، خبرها و گزارش‌ها از پاره‌ئی حوادث و وقایع مهم... اینها و مطالبی از این قبیل، رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شخص رهبر، برای کس دیگری دانستنی نیست. ای بسا پس از زمانی کوتاه یا دراز، همه این مطالب افشا گردد ولی تا پیش از زمانی معین، فقط افراد معینی که سر و کار این راز با آنهاست می‌توانند آن را بدانند و اینها همان "رازداران" یا "امانداران راز" اند بازگو کردن آن بدوستان و شیعیان در حکم راهگشائی دشمنان بسوی آنست و این خطائی بزرگ و خسارت بخش است. خطائی که گاه عاقبت به انهدام یک "جمع" منتهی میشود. کسی که "سر امام" را بر ملا کند، در عمل، کاریک دشمن را کرده است. پس به آسانی میتوان معنی و وجه این سخن امام را دانست که. "آنکه با ما به پیکار برمی‌خیزد بر ما گرانبارتر نیست از آنکه راز ما را افشا می‌سازد" (۱)

"باب" و "وکیل".

در ارتباطات بسیار پنهانی امام با شیعه گاه لازم است که اسرار تشکیلاتی غیر مستقیم و وسیله "واسطه‌ها" میان امام و شیعیان مبادله گردد. این یک تدبیر کاملاً معقول است. هنگامی که چشم‌ها و گوش‌های بیگانه با ولعی هر چه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با امام اند در موسم حج، در زیارت مدینه در رفت و آمد کاروانها از شهرهای دور دست... هر گونه رابطه‌ئی میان امام و افراد، اگر بوسیله جاسوسان خلیفه کشف شود می‌تواند سر نخ دنباله‌داری بسوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع، امام، خود نیز افراد را

به ملایمت و گاه به عتاب از خود دور می‌ساخته است. به سفیان ثوری میگوید:

"تو مورد تعقیب دستگاهی، و در پیرامون ما جاسوسان خلیفه، هستند، تو را طرد نمی‌کنم ولی از نزد ما برو" (۱).

برای کسی از شیعیانش که "در راه به او برخورد کرده و از روی تقیه، روی از او برگردانیده" از خدا طلب رحمت میکند و کسی را که در موقعیتی مشابه با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار می‌دهد (۲).

در چنین مواردی لازم است میان امام و این کسان که احیاناً "باشاره و فرمان امام یا اطلاع او از راز و گزارش‌شان محتاج‌اند کسی واسطه باشد. این واسطه "باب" است. "باب" قاعدتاً باید از زبده‌ترین و نزدیکترین یاران امام باشد، و نیز از پزیرترین آنها از خبر و اطلاع... باید همان "زبنور عسل"ی باشد که اگر حشرات مودی بدانند در اندرون او چیست قطعه قطعه‌اش می‌کنند و شهادش را می‌ربایند. (۳) و تصادفی نیست که می‌بینیم این باب‌ها غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسختانه حکومت قرار گرفته‌اند. یحیی بن ام‌طویل، "باب" امام سجاد (ع) با آن وضع فجیع کشته میشود (۴). جابر

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۴۸

(۲) کافی ج ۲ ص ۲۱۹

(۳) این تعبیر، از حدیث گرفته شده است.

(۴) در حالیکه هنوز زنده بوده است و پای او را قطع کردند

و سپس وی را بقتل رساندند. برای آشنائی با این چهره‌ی بسیار منور بنگرید به رجال کشی و سایر کتابهای رجال.

بن یزید جعفری "باب" امام باقر (ع) جنون تصنعی اش را بر بلا می سازد و از کشته شدن که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگی اش به حاکم کوفه رسیده بود می دهد. محمد بن سنان باب امام صادق (ع) نیز اگر در معرض چنین خطراتی قرار نمی داشت شاید امام — که در مواردی بصراحت از او اظهار رضایت و تمجید فرموده — او را بظاهر مورد طرد خود قرار نمی داد. تبری جستن و اظهار بیزارى امام از یک راوی معروف و شناخته شده که بارها رضایت مندی امام از وی بگوش نزدیکان و خواص رسیده بگمان قوی هیچ، موجبی جز یک تاکتیک تشکیلاتی نخواهد داشت.

همین سرنوشت در انتظار "وکیل" نیز هست. حافظ و مباشر جمع آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام است بیگمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچکترین آنها، نام مؤدیان و نام گیرندگان آن اموال است و این برای دشمنان تشکیلات امام، طعمه کوچکی نیست. سرنوشت عبرت انگیز معلى بن خنیس وکیل امام صادق (ع) در مدینه و اظهارات تقیه آمیز امام در باره فضل بن عمر وکیل آن حضرت در کوفه نمونه روشن و روشنگری بر این مدعا است.

این سه عنوان (باب، وکیل، صاحب سر) که مصداق هر یک را در چهره های مشخص و میرزی از رجال شیعه میتوان یافت، طرح تاریک و روشنی از واقعیت شیعه و روابط آن با امام و مجموعاً "چگونه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان بدست میدهد.

شیعه در این طرح، مجموعه ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که بگرد محوری عظیم و مرکزی الهام بخش و مقدس گرد آمده است، از او می آموزد و فرمان میگیرد، برای او خبر و گزارش

می آورد، امیدش به او و چشمش با اشاره اوست، حتی جوشش بیتاب کننده احساسات خود را نیز — که برای یک جمع مستضعف و مصمم بر مبارزه گاه بر اثر فشار ناروایی ها و بیعدالتی ها چیزی طبیعی است — به توصیه حکیمانه او مهار میکند، شیوه های کار پنهان مانند: راز داری، کم گوئی، بی نشان زیستن، تعاون درون جمعی، زهد و پارسائی انقلابی و مانند اینها را هم به تعلیم او و به عنوان کاری مقدس و خدائی می آموزد و به کار می بندد.

پایان جلد اول